

سکولاریسم و فرهنگ

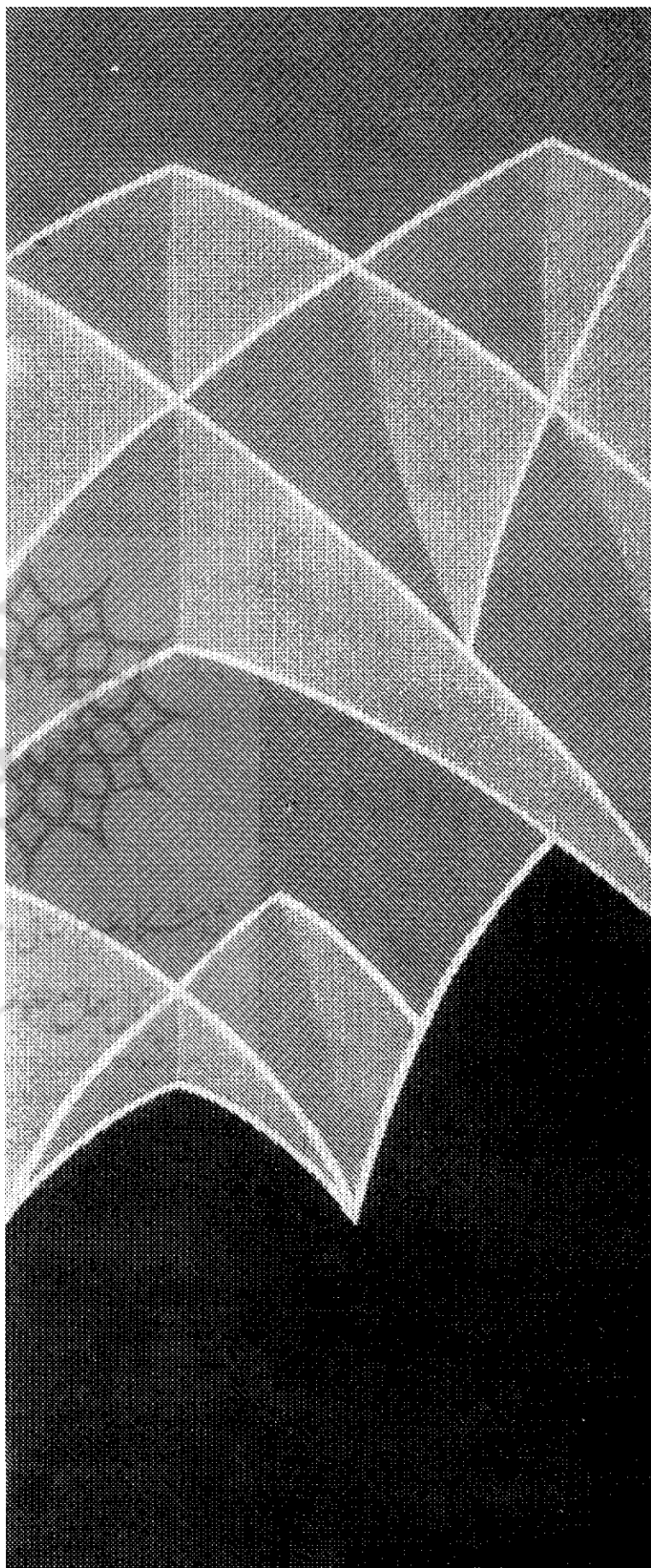
در میزگرد این شماره استادان و همکاران گرامی سیدمحمد آوینی، دکتر احمد احمدی، دکتر غلام حسین ابراهیمی دبنانی، دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر غلامعلی حداد عادل، محمدعلی شعاعی، سرکار خانم ماهرزاده و رضا داوری اردکانی شرکت داشتند و در باب سکولاریسم (که به نظر آقای دکتر حداد عادل تعبیر گیتی‌گرایی ترجمه خوب و مناسبی برای آن است) به‌طور کلی و علی‌الخصوص اسلام و سکولاریسم و وضعیت کنونی آن بحث نمودند.

دکتر داوری:

آیا سکولاریسم به همان صورتی که
در اروپا پدید آمده
در کشورهای اسلامی هم درک شده
و تحقق یافته است؟

دکتر حداد عادل:

تفکر سکولاریستی در واقع تحقق
این قول معروف است که
کار مسیح را به مسیح واگذارید
و کار قیصر را به قیصر





مفهوم رواج می‌یابد. ظاهراً این قدیمی‌ترین کاربرد کلمه سکولار بوده است که با معنی امروزی کلمه تناسب دارد. اما معنی امروزی کلمه سکولاریزاسیون عبارت است از جدا کردن امور دنیوی از امور دینی، و جدا کردن سیاست و حکومت، اقتصاد، قضاوت، تعلیم و تربیت، هنر و امثال آن از امور مقدس. تفکر سکولاریستی در واقع تحقق این قول معروف است که کار مسیح را به مسیح واگذارید و کار قیصر را به قیصر. این دو مقوله را از یکدیگر جدا کنید. احتمالاً بعضی از عرب‌ها تصور کرده‌اند این واژه از علم گرفته شده و به همین دلیل به آن علمانیت گفته‌اند؛ گرچه این اصطلاح هم تا حدی نامأنوس است.

دکتر داوری: یعنی می‌توان گفت علمانیت را به قیاس با روحانیت، عقلانیت و جسمانیت ساخته‌اند؟

دکتر حداد عادل: ما کلمه عقلانی، جسمانی و روحانی داشته‌ایم اما کلمه‌ای تحت عنوان علمانی نداشته‌ایم؛ ممکن است همان‌طوری که کلمه و حیانی ساخته شده، علمانی هم ساخته شده باشد. بعضی هم در مقام تبیین و توجیه این اصطلاح برآمده و گفته‌اند: «علمانیت» در لغت به معنی «علمی کردن» است. نویسندگان جدید عرب وقتی می‌خواهند بگویند:

دکتر داوری: از استادان محترم که دعوت ما را پذیرفتند و تشریف آوردند سپاسگزارم. در این جلسه راجع به سکولاریسم به طور کلی و علی‌الخصوص اسلام و سکولاریسم بحث می‌کنیم. اولین پرسش این است که سکولاریسم یعنی چه و چرا عثمانی‌ها آن را علمانیت ترجمه کرده‌اند؟ علمانیت بیشتر در زبان عربی رایج شده است. پرسش مهم دیگر این است که آیا سکولاریسم به همان صورتی که در اروپا پدید آمده، در کشورهای اسلامی هم درک شده و تحقق یافته است؟ یعنی تلقی ما از سکولاریسم همان تلقی است که در اروپا بوده است؟ و بالاخره هم اکنون سکولاریسم در چه وضعی است؟ آقای دکتر حداد عادل، اجازه بفرمایید از جنابعالی بپرسم که به نظر شما سکولاریسم یعنی چه و از کی و چگونه پدید آمده است؟

دکتر حداد عادل: در باب معنی لغوی سکولاریسم و اینکه از چه زمانی در متون اروپایی رایج شده است باید گفت ظاهراً در اروپا در قرن هفدهم، بعد از معاهده وستفالی، املاک و زمین‌هایی که به کلیسا تعلق داشت و توسط مقامات روحانی اداره می‌شد، از تصرف آنها خارج گشت و به مقامات غیر روحانی انتقال یافت. این عمل را سکولار کردن گفته‌اند و از این زمان به بعد است که این

«اسلامی کردن» می‌گویند «اسلمه». مثلاً می‌گویند «اسلمه العلوم الانسانیه»، یعنی «اسلامی کردن علوم انسانی». بر همین قیاس می‌توان گفت «علمته الاجتماع» یعنی «علمی کردن اجتماع»؛ البته اشکال این توجیه این است که نمی‌گوید حرف نون در علمنه از کجا آمده است. بنده خود از نویسندگان عرب شنیده‌ام که این کلمه را نه مربوط به علم، بلکه مربوط به عالم دانسته‌اند، یعنی علمانیت را باریشه عالم مرتبط دانسته‌اند که نتیجه می‌شود علمانی به معنی دنیوی است؛ همانند واژه آلمانی همین کلمه که از Welsch به معنی دنیا گرفته شده است. اما چون سکولاریسم با پوزیتیویسم و سلطه علم جدید و ورود علم جدید به عالم اسلام تقریباً مقارنه دارد بعید نیست این گونه تصور شده باشد که علم جدید ابتدای جدایی دین از سیاست است و به همین جهت سکولاریسم را در ترجمه عربی آن که علمانیت است به علم مربوط دانسته‌اند.

دکتر محمد یحیی از متفکران و نویسندگان مصری، کتابی دارد به نام ورقه ثقافیه فی الرد علی العلمانیین که می‌توان آن را به سندی فرهنگی در رد سکولاریسم ترجمه کرد. وی در آغاز این کتاب می‌گوید: «نخستین مغالطه علمانیت در همین نامی که بدان شهرت یافته صورت گرفته است و به غلط به علم که نیرومندترین قدرت قرن بیستم است انتساب پیدا کرده است. این کلمه

که معمولاً به کسر عین و سکون لام تلفظ می‌شود ترجمه ناروایی است که یکی از مسیحیان سوریه در برابر کلمه سکولاریزم انگلیسی قرار داده است و حال آنکه تلفظ صحیح این کلمه به فتح عین و لام است و املاي درست آن نیز این است که الف را بعد از عین بیآوریم و آن را «العالمانیه» بخوانیم تا بر معنی خود دلالت کند که همانا حرکت و جریانی دنیوی است که به شتون این عالمی که در آن زندگی می‌کنیم می‌پردازد و کاری به احوال و امور جهان دیگر یا جهان غیب، که به زعم غربیان قلمرو دین و تعالیم دینی است، ندارد». (رجوع شود به: یحیی، دکتر محمد، ورقه ثقافیه فی الرد علی العلمانیین، الزهراء للاعلام العربی، القاهرة، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۷، ص ۱۱).

در اینجا به چند نکته اشاره می‌کنم تا در حول محور آنها به بحث پردازیم. یک نکته اینکه سکولاریسم چه رابطه‌ای با نفی ولایت به‌طور کلی دارد. بنده معتقدم که سکولاریسم جلوه‌ای از لیبرالیسم است و جلوه‌ای از این واقعیت که بشر جدید خود را به جای خدا نشانده و نمی‌خواهد ولایت هیچ مقام و مرجع دیگری غیر از خود را بر خود بپذیرد. اگر غیر از این باشد، یعنی ما بپذیریم که در این عالم هستی یک مقام و مرجعی به نام خدا هست که حق امر و نهی کردن در زندگی را دارد و ما مکلف هستیم امر و نهی او را در زندگی بپذیریم، در آن صورت ما



دکتر حداد عادل:

اگر بپذیریم که در این عالم هستی
یک مقام و مرجعی به نام خدا هست
که ما مکلف هستیم امر و نهی او را در زندگی بپذیریم
در آن صورت ما نمی‌توانیم سکولار باشیم

نمی‌توانیم سکولار باشیم. نکتهٔ دیگر این است که گاهی چنین عنوان می‌شود که هر موضوعی عقلانی و معقول شود و وجه عقلانی آن تبیین گردد، دیگر موضوعی دینی نیست. گویی فرض بر این است که امور بر دو قسم است؛ یک قسم امور مرموز مبهم آسمانی معنوی مقدس منسوب به وحی و دین خدا که ما به جنبهٔ عقلانی آن امور کاری نداریم. و یک قسم از امور، اموری است که معقول و مفهوم است و ما می‌توانیم حکمت و سرّ آنها را از طریق علم درک کنیم و این امور از دایرهٔ مفاهیم دینی خارج هستند. بنابراین اگر امری بر عقل و استدلال مبتنی باشد، امری عرفی و سکولار محسوب می‌گردد و هر امری که جنبهٔ فردی و قلبی و راز آمیز و حیرت‌انگیز و مبهم و روحی و درونی داشته باشد، جنبهٔ دینی پیدا می‌کند. این تقسیم‌بندی هم یکی از مفروضات اولیه‌ای است که زمینه را برای سکولاریسم باز کرده است.

دکتر داوری: در اروپای متجدّد و در غرب و شاید در همه جای روی زمین کسانی پیدا شوند که سکولار باشند ولی وحی و خدا را انکار نکنند.

دکتر حداد عادل: بله، همان طوری که فرمودید سکولاریسم به معنای آتئیسم و الحاد نیست. کسانی در اروپا بوده‌اند که به خدا و کلیسا اعتقاد داشته‌اند اما سکولار بوده‌اند. این افراد کسانی هستند که دین را عبارت می‌دانند از یک رابطهٔ معنوی قلبی شخصی میان انسان و خدا، و در عین حال معتقدند در خارج از حیطهٔ رابطهٔ انسان و خدا، رابطهٔ اجتماعی باید توسط عقل و علم روشن بشود و قانونگذاری از طریق دموکراسی صورت پذیرد و امثال آن. همان‌طور که مطرح شد در واقع سکولاریسم به معنای انکار خدا نیست؛ اگرچه در جوامع سکولار و سکولاریستی میان منکران خدا و دین، و غیرمنکران دین و معتقدان به خدا از حیث زندگی اجتماعی اختلافی وجود ندارد. این مسئله مانند اختلاف سلیقهٔ شخصی بین دو فرد است که هر کدام رنگ خاصی را می‌پسندند ولی در عین حال قادر به همکاری با یکدیگر نیز هستند. بنابراین نوع مناسبت‌های اجتماعی کسانی که به خدا معتقدند و سکولار هستند و کسانی که به خدا معتقد نیستند، این چنین است.

دکتر داوری: سرکار خانم ماهرزاده راجع به سکولاریسم مطالعات جامعی داشته‌اند. خانم ماهرزاده، لطفاً جنابعالی بفرمایید که سکولاریسم از کی و چگونه به

دکتر حداد عادل:

سکولاریسم به معنای آتئیسم و الحاد نیست کسانی در اروپا بوده‌اند که به خدا و کلیسا اعتقاد داشته‌اند اما سکولار بوده‌اند

وجود آمده است و شرایط به وجود آمدن آن چه بوده است؟ بعد هم شاید بد نباشد در این خصوص بحث کنیم که چرا سکولاریسم به وجود آمده است. من گمان می‌کنم که اگر به «جراحی پیدایش» آن پاسخ داده شود، وضع کنونی و نحوهٔ سیرش بهتر درک می‌شود.

خانم ماهرزاده: همان طوری که مطرح شد سکولاریسم به معنی دین‌زدایی و جدایی دین از شئون مختلف اجتماعی مانند حکومت، سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و سایر جنبه‌های زندگی است. همچنین در فرهنگ لغت «ویر» سکولاریسم به معنی جدا بودن جامعهٔ مدنی از جامعهٔ سیاسی آمده است. به طوری که دولت حق هیچ‌گونه اعمال قدرت در امور دینی را ندارد و کلیسا نیز نمی‌تواند در امور سیاسی مداخله نماید. همچنین در این فرهنگ لغت سکولاریسم به معنی بیطرفی دولت در میان ادیان و مذاهب مختلف آمده است. این کلمه در زبان فارسی در معانی دنیوی کردن دین، نادینی، دنیاگرایی و خود سکولاریسم بکار گرفته شده است.

برای بررسی سکولاریسم، مطالعه را تقریباً باید از قرن سیزدهم آغاز کرد. با فراهم شدن مقدمات پیشرفت علم، به تدریج تقابل و تعارض میان علم و دین به اشکال مختلف ظهور و بروز یافت. همان‌گونه که استحضار دارید برخی بر این باورند که در دیانت حضرت مسیح (ع) علم و دین در تقابل با یکدیگرند. زیرا که در انجیل، علم به عنوان شجرهٔ ممنوعه معرفی شده است و این نگرش را یکی از عواملی می‌دانند که سبب شد تا علم و دین در برابر یکدیگر قرار گیرند. بنابراین با پیشرفت علم کلیسا خود را مجبور می‌دید تا از حریم دیانت دفاع کند و تحت عنوان حکومت در برابر علم قد علم نماید. اما باید اذعان نمود که این دگرگونی به یکباره و بر اثر تعارض آشکار میان تفکر دینی



خانم ماهروزاده:

با فراهم شدن مقدمات پیشرفت علم
به تدریج تقابل و تعارض میان علم و دین
به اشکال مختلف ظهور و بروز یافت

سکولاریسم رابطه مستقیم با اومانیزم، لیبرالیسم و پوزیتیویسم دارد، به طوری که نمی توان یکی را علت و دیگری را معلول دانست.

آقای دکتر حداد به مکلف بودن انسان اشاره کردند، یعنی انسان قرون وسطی در برابر خداوند مکلف و مؤظف بود. انسانی بود که حکومت و قوانینش بر وحی مبتنی بود و او به این احکام اعتقاد و اطمینان داشت. اما پس از رنسانس، انسان به تدریج جای خدا می نشیند و نگاهی را که به سوی آسمان داشته است، به سوی زمین معطوف می دارد. سعادت که مفهومی اخروی داشت، معنایی دنیوی پیدا می کند و انسان بهشت موعود را در همین دنیا طلب می کند و هرچه بیشتر به زندگی مادی روی می آورد. نگرش روشنفکرانه و تغییر و تحول در بینش و اندیشه انسان پس از رنسانس سبب شد تا در اروپا انقلاب هایی به وقوع بپیوندد که مهمترین آنها انقلاب کبیر فرانسه است. روشنفکران کشورهای اروپایی به این انقلاب ها امید بسیار داشتند اما با حاکمیت طبقه اشراف همچنان تبعیض نژادی و اختلاف طبقاتی در این جوامع دیده می شد. اینجاست که می بینیم تقریباً در قرن نوزدهم سکولاریسم در اروپا حامیانی پیدا می کند که از میان توده مردم برخاسته اند. روشنفکران اروپایی امید داشتند با ظهور و بروز این انقلاب ها و همچنین با تغییر نگرش و

و علمی حاصل نشد، بلکه از طریق تفسیر مجدد مسیحیت به دست آمد.

در اینجا نخست باید گذری به دوره رنسانس داشته باشیم. در دوره رنسانس که دوره تجدید حیات علمی و فرهنگی اروپاست، گرایش به علم و روش های علمی شدت یافت و وظیفه فلسفه آن بود تا مبانی فلسفی علم و روش های مبتنی بر مشاهده و تجربه را استوار سازد. به همین دلیل است که فلاسفه از زمان دکارت به بعد به مبحث شناسایی در فلسفه پیش از اندازه توجه کرده اند و این توجه هم بدون علت نبوده است. در حقیقت توجه به علم و روش های علمی، و توجه به معرفت بوده است که در فلسفه به شکلی خاص ظاهر شده و در فلسفه کانت به اوج خود می رسد؛ به طوری که عقل نظری از عقل عملی جدا می شود. تا آن زمان اخلاق منبعت از دیانت بوده است، اما در فلسفه کانت عکس آن اتفاق می افتد یعنی ابتدا مبانی اخلاق اثبات می شود و سپس دین از اخلاق منتج می شود.

از زمان رنسانس به بعد فلسفه به نحوی جنبه سیاسی - اجتماعی پیدا می کند و وظیفه آن تبیین رویدادهای اجتماعی است و اهم آن فعالیت های علمی و روش های مبتنی بر آن است. بدین ترتیب فلسفه برای استحکام علم و استفاده از روش های علمی قدم به قدم پیش می رود.

بیشتر اجتماعی جامعه، اقتداری را که حکومت با استعانت از دیانت به دست آورده بود و به اسم دیانت هرگونه ظلم و تعدی را روا می‌دانست، از بین برود. البته روشنفکران اروپایی تا اندازه‌ای هم در این کار موفق بودند، یعنی آنها با جدا کردن دین از حکومت و نظام اجتماعی - اقتصادی توانستند پایه‌های دیانت را سست کنند اما به هدف اصلی خود که برقراری عدالت اجتماعی بوده نرسیدند. به همین دلیل می‌بینیم که ایده‌ی مقابله با دین از یک طبقه یعنی طبقه روشنفکر به توده مردم سرایت می‌کند و این بار توده مردم هستند که با دین مخالفت می‌کنند و سکولاریسم را به عنوان یک مبنا می‌پذیرند و خواهان آن هستند که حکومتی جدای از دین و همچنین تعلیم و تربیتی جدای از دین داشته باشند تا بدین طریق خاطرات گذشته به دست اربابان کلیسا و حکام تکرار نشود.

دکتر داوری: اشاره فرمودید که در قرون وسطی بشر در برابر خدا مکلف بود. در مورد عصر جدید و مسیحیت چه نظری دارید؟ آیا در مسیحیت پنج قرن اخیر اروپا، بشر خود را مکلف نمی‌دانسته و برای خود تکلیف قائل نبوده است؟ من گمان می‌کنم پاسخی که به این پرسش داده می‌شود در روشن شدن معنی سکولاریسم مؤثر باشد.

خانم ماهرزاده: در حقیقت مسائلی همچون جدایی دین از همه جنبه‌های زندگی، و آن را شخصی و درونی و قلبی تلقی کردن و همچنین محور دانستن انسان و اینکه او به کمک عقل می‌تواند همه مشکلات خود را حل کند و نیز به مدد آزادی می‌تواند هر آنچه که خواهان آن است به دست بیاورد و به هدف اصلی خود یعنی سعادت دنیوی برسد، موجب می‌گردد که حالتی در انسان این عصر به وجود آید که از آن نگرشی که خود را در برابر انجام تکالیف الهی موظف می‌دانست عدول کرده و به صورت انسانی درآید که گمان می‌کند خود توانایی به

دکتر داوری:

**آیا در مسیحیت پنج قرن اخیر اروپا
بشر خود را مکلف نمی‌دانسته
و برای خود تکلیف قائل نبوده است؟**

خانم ماهرزاده:

**انسان معاصر احساس می‌کند
توانایی کسب حقوق خود را داراست
و دیگر نیازی ندارد
که انسانی مکلف باشد**

وجود آوردن قوانین مورد نیاز فرد، جامعه و حکومت را دارد و اگر خداوندی هم باشد، لزومی ندارد برای او تعیین تکلیف کند. این همان اندیشه‌ای است که برخی از روشنفکران مسلمان نیز مطرح می‌کنند. در حقیقت آنها معتقدند که انسان معاصر در طلب حق خود است؛ او حقوقی دارد و احساس می‌کند توانایی کسب حقوق خود را داراست و دیگر نیازی ندارد که انسانی مکلف باشد.

دکتر داوری: یعنی تکلیف برداشته شده است؟

خانم ماهرزاده: بله، در حقیقت تکلیف برداشته شده است. در اینجا قبل از پاسخ به سؤال شما، به نکته‌ای اشاره می‌کنم. این مسئله دقیقاً بستگی دارد به نگرش فردی که می‌اندیشد. یعنی اگر معتقد باشیم که خداوند انسان را آفریده و به دلیل بصیرت نسبت به سرشت و فطرت او، قوانینی را به وجود آورده که برای زندگی فردی و اجتماعی او ضروری است، در این صورت تکلیف را بر خود فرض می‌داند. اما اگر آدمی معتقد باشد که انسان به صورت مطلق عاقل، اندیشمند و متفکر است، و می‌تواند به مدد عقل و اندیشه خود همه قوانین و احکام فردی و مورد نیاز جامعه را صادر کند و دیگر نیازی به پذیرش قوانین الهی ندارد، در اینجاست که خود را مکلف به انجام تکالیف الهی نمی‌داند. این نگرش برخاسته از این فکر است که به این اصل که «احکام نازل شده به وسیله وحی، به طور مطلق مناسب انسان است» اعتقاد نداریم. در حقیقت اگر این اندیشه را کالبدشکافی کنیم در می‌یابیم که هرگاه انسان در اعتقاد به خدا، وحی و نیز اعتقاد به قوانینی که از طرف خداوند صادر شده است، دچار تزلزل شود، انسان مکلف جای خود را به انسانی می‌دهد که گمان می‌کند خود توانایی مطلق در به وجود آوردن قوانین و اجرای آن را دارد.

دکتر داوری: آقای دکتر اعوانی نظر شما در این خصوص چیست؟

دکتر اهوانی: به نظر بنده اگر سکولاریسم را از نظر لفظی مورد بررسی قرار دهیم، در حکم قیاساتها معها می‌باشد. یعنی تمام آن معنایی را که باید در خود لفظ وجود داشته باشد در اشتقاق لفظی کلمه به تمامه وجود دارد. لفظ سکولار فرانسه آن *Séculé* و ریشه اصلی آن *Séculler* و لاتین آن *Secularis* است و از *Seculum* به معنای دنیا یا گیتی در برابر مینو گرفته شده است. *Seculum* هم به معنای عصر و دوره و زمان و روح زمان و قرن و هم به معنای دنیاست، عالمی است که نفی آخرت است نه عالم به معنایی که ماسوی‌الله باشد، یعنی آن طوری که عرفا و اهل ادیان تفسیر می‌کنند و یا آنچه در لسان دینی دنیا یا گیتی مراد می‌شود. بنابراین می‌توانیم بگوییم سکولاریسم گیتی‌گرایی یا دنیاگرایی است. گیتی‌گرایی لفظ دقیق و مناسبی برای آن است و حتی اگر یک حالت ارزشی هم به آن بدهیم می‌توانیم دنیاپرستی را مطرح کنیم. دنیاپرستی دقیقاً آن چیزی است که با این لفظ مطابقت تام و تمام دارد، یعنی گرایش که از آن به سکولاریسم تعبیر می‌کنیم، دوره انصراف از حق است و رویکرد و توجه تام و تمام به دنیا به معنی گیتی است. در فرهنگ آکسفورد که فرهنگ معتبری است یک معنای سکولاریسم این است: تنظیم امور معاش از قبیل تعلیم و تربیت، سیاست، اخلاق و جنبه‌های دیگری که مربوط به انسان است، با توجه به دنیا، و بدون توجه به خدا و آخرت. به‌طور مثال در مورد تعلیم و تربیت، امر معاش و دنیا مورد نظر است. درخصوص این مسئله که سکولاریسم از کی آغاز شده است، باید بگوییم که سکولاریسم از دوره رنسانس پدید آمده است یعنی ما در

دکتر اعوانی:

دید قرون وسطایی که دید دینی بوده
با معنای سکولاریسم یعنی
گیتی‌گرایی و دنیاپرستی منافات دارد

قرون وسطی مسئله‌ای به معنای سکولاریسم نداریم. دید قرون وسطایی که دید دینی بوده و یا به عبارت دیگر دید مسیحی بوده با معنای سکولاریسم یعنی گیتی‌گرایی و دنیاپرستی منافات دارد.

دکتر داوری: این نکته، نکته‌ای قدیمی است که کار قیصر را به قیصر واگذارید و سهم مسیح را به مسیح بدهید.

دکتر اهوانی: بله، اما واگذاشتن کار قیصر به قیصر دقیقاً به معنای سکولاریسم نیست زیرا قیصر از دیدگاه رومیان شخصیتی الهی داشته است و نه زمینی. وانگهی مقصود آنها انصراف از دنیا و توجه به حق بوده است یعنی دنیا را نفی می‌کردند برای اینکه آخرت و خدا را اثبات کنند. ما نمی‌توانیم این را سکولاریسم بدانیم.

دکتر ابراهیمی دینائی: توجه به دنیا مطرح بوده است نه نفی دنیا.

دکتر حداد عادل: به نظر من اگر این عبارت هم مطرح بوده اما غلبه نداشته است. این عبارت که کار مسیح را به مسیح واگذارید و کار قیصر را به قیصر، همان معنای سکولاریسم را دارد اما در قرون وسطی غلبه‌ای نداشته است.

دکتر اهوانی: در قرون وسطی، دید الهی غلبه داشته است. اما در خصوص این مسئله که چرا سکولاریسم در دوره رنسانس به وجود آمده است، بنده فکر می‌کنم که بتوان پاسخ آن را در یک کلمه خلاصه کرد و نتیجه آن را در همه ابعاد مورد بررسی قرار داد. زمانی که ولایت الهی در دین نفی می‌شود و تبدیل به ولایت دنیوی می‌گردد، سکولاریسم به وجود می‌آید. به‌طور مثال در قرون وسطی قدیسان (اولیاء) زیادی وجود داشتند. یک دفعه گرایشی به نام نهضت اصلاح طلبی در دین به وجود می‌آید که پیشروان آن لوتر و رهبران مذهب پروتستان بوده‌اند. آنها دیگر منادی ولایت الهی نبوده‌اند یعنی دیگر در دین مسیح و پروتستانیزم، اولیاء را به آن معنایی که بوده است، نمی‌بینیم. اساس دین و حکمت الهی رجعت تام و تمام حضرت حق است. به نظر افلاطون حکمت عبارت است از رجعت (*Epistrophe Convertio*)، چنان که کسی پشت سر خودش را نمی‌بیند و اگر بخواهد ببیند باید به تمامه برگردد و این توجه تام به حق است تا اینکه بتواند اشیاء را الهی ببیند. در معنای دین هم *Conversion* یا رجوع حقیقی به حضرت حق وجود دارد یعنی در واقع

دکتر اعوانی:

زمانی که ولایت الهی

در دین نفی می‌شود

و تبدیل به ولایت دنیوی می‌گردد

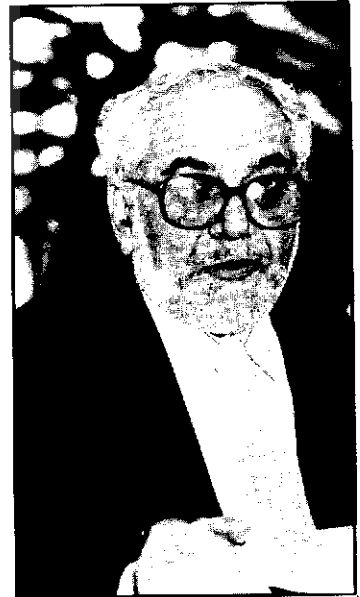
سکولاریسم به وجود می‌آید

می‌شود یعنی عقل شمارشگر و عقل دنیوی. بنابراین عقل هم معنای خاص خودش را پیدا می‌کند، عقلی که رویکرد آن به دنیاست و عقل شمارشگر است.

در مورد علوم می‌توان گفت همان علوم کمتی و ریاضی مورد نظر است. ریاضیات علم کمتی مطلق می‌شود نه آن طوری که افلاطون ریاضیات را می‌فهمیده است. در مورد پیشرفت باید گفت پیشرفت دنیوی مورد نظر است. یعنی وقتی یک فیلسوف بعد از دورهٔ رنسانس مانند هگل یا کانت دربارهٔ پیشرفت بحث می‌کند، در واقع مرادشان از پیشرفت تحقق یک مدینهٔ فاضلهٔ دنیوی در آیندهٔ نزدیک است. پس تمام معانی، متناسب با آن معنای اصلی است که بیان شد یعنی توجه تام از حق به عالم، و تبدیل ولایت حقه الهی به ولایت دنیوی، که همهٔ جنبه‌ها را تحت شعاع خود قرار می‌دهد و تمام نتایج آن در همهٔ زمینه‌ها از جمله علم، سیاست، تعلیم و تربیت و معاش دیده می‌شود. در این حالت معاد دیگر معنایی ندارد یعنی همان مسئله مهمی که برای بشر قدیم مطرح بوده و آن وجود خداست و انسان خود را خلیفهٔ خدا می‌دانسته است، از دست می‌رود و انسان به تدریج جای خدا را می‌گیرد. او دیگر خلیفه نیست بلکه خودش نقش خدا را بازی می‌کند و بدین ترتیب عالم هم یک عالم مستقلی می‌گردد.

تبدیل جوهر وجود انسان و توجه تام و تمام به حضرت حق است. اگر این شرط حکمت الهی و شرط دین باشد، نه در دین این دوره این معنا وجود دارد و نه در حکمت الهی آن، یعنی آن توجه به حق دقیقاً به عالم و دنیا معطوف می‌شود. بنابراین همهٔ شئون انسان یک معنای دیگری پیدا می‌کند یعنی تثبیت که اصل دین است تبدیل به دینیزم می‌شود. خداوند مورد اعتقاد بشر قدیم که اصل و مبدأ عالم است به دئوس اکس ماشینا تبدیل می‌شود یعنی خدایی که عالم را مثل ماشینی ساخته و آن را رها کرده است، یعنی خدای ساعت‌سازی که جهان را مانند ساعتی ساخته و آن را به حال خود واگذاشته است و در آن هیچ دخل و تصرف و مشیت و عنایتی ندارد. علم با مراتب مختلفش تبدیل به علم دنیوی می‌شود یعنی Science، علوم دنیا، علمی که تمام موضوعیت آن از دنیا و مسائل دنیوی و علوم دنیوی تجاوز نمی‌کند. پس تثبیت، دئوس می‌شود؛ علم، Science می‌شود. یعنی Sapientia یا حکمت الهی نفی می‌شود و جای خود را به Scientia یا علم طبیعت می‌دهد. همچنین عقل تبدیل به عقل معاش

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



دکتر اعوانی:

انسان معاصر دیگر خلیفه نیست

بلکه خودش نقش خدا را بازی می‌کند

و بدین ترتیب عالم هم

یک عالم مستقلی می‌گردد

دکتر ابراهیمی دینانی:

در فرهنگ اسلامی عالم به معنای ماسوی الله است بنابراین اگر علمانیه را از عالم بگیریم دلیلی ندارد که منحصر به دنیا باشد

تصور شده باشد علمانیت از علم مشتق شده است. من شخصاً با توجه به مجموع آنچه گفته شد ترجمه «گیتی‌گرایی» را در فارسی برای سکولاریسم می‌پسندم و برای سکولاریزاسیون هم «دین‌زدایی» را بکار می‌برم.
دکتر داوری: ظاهراً استعداد سکولاریسم همیشه در بشر وجود داشته است، در بیت زیر اشاره به این استعداد شده است:

دیدن روی ترا دیده جان‌بین باید
وین کجا مرتبه چشم جهان‌بین من است
منظور از جهان‌بینی، همان معنای دنیابینی یا گیتی‌بینی است. جهان‌بینی همیشه بوده است و امر تازه‌ای نیست یا لاقلاً استعداد آن بوده است. این جهان‌بینی چگونه تحول پیدا کرده است که اکنون صورت غالب و جهان‌گیر پیدا کرده است؟

دکتر احوانی: به هر حال این درست است که انسان در عالم بسر می‌برد و انسان به تعبیر فلاسفه و حکمای اسلامی و عرفا جامع همه مراتب وجود است اما چرا این رویکرد به دنیا در این دوره به وجود آمد؟ به نظر من علت آن دو مسئله است. انسان در این دوره هدایت الهی خود را از دست داد.

دکتر داوری: آیا او از هدایت روی گرداند یا هدایت از او باز گرفته شد؟

دکتر احوانی: دو عامل باعث روی گرداندن آنها شد: یکی فقدان دین و دیگری فقدان حکمت یعنی دین حقیقی وجود نداشت. وقتی انسان توجه به حق می‌کند

دکتر داوری: اگر لطف کنید در این خصوص توضیح بیشتری بفرمایید که آیا نظر تاریخی بشر از خدا بر می‌گردد یا او دانسته منکر خدا می‌شود. زیرا برگشتن نظر یک امر است و خود را خدا دانستن و تلقی وجود بشری به عنوان خدا، چیزی دیگر است.

دکتر احمدی: ببخشید، اگر اجازه بدهید من یک نکته را متذکر شوم. اگر سکولار را از همان ریشه‌ای که آقای دکتر اعوانی فرمودند بگیریم، ظاهراً آن کلمه را هم باید علمانیه بدانیم یعنی عالمی بودن و جهانی بودن نه علمانیه. پس ترجمه دقیق سکولار یعنی این جهانی بودن.
دکتر اعوانی: ظاهراً علمانیه هم می‌خواندند و عالم را علمانیه می‌گفتند.

دکتر داوری: در عربی معمولاً علمانیه تلفظ می‌شود.
دکتر ابراهیمی دینانی: در فرهنگ اسلامی کلمه عالم به معنای دنیا نیست، عالم به معنای ماسوی الله است. همان‌طوری که می‌گوییم عالم آخرت. بنابراین اگر علمانیه را از عالم بگیریم لزوماً دلیلی ندارد که منحصر به دنیا باشد. عالم، عالم است یعنی ماسوی الله، حتی عالم آخرت هم عالم است. چرا عالم را منحصر به دنیا بدانیم. اگر کسی از کلمه عالم فقط دنیا را استنباط کرد، این وجه موجه است اما اگر عالم ماسوی‌الله باشد، دیگر دلیلی ندارد اینگونه استنباط کنیم.

دکتر حداد عادل: به نظر بنده اینجا جای اجتهاد نیست. لازم است تحقیق دقیقی در این زمینه صورت بگیرد تا معلوم شود اولین بار چه کسی و در چه زمانی این کلمه را به علمانی ترجمه کرده است؟ با توجه به اینکه خود عرب‌ها هم گاهی گفته‌اند علمانیت از عالم مشتق شده است و حتی آقای دکتر اعوانی هم می‌گویند معنی Seculum در اصل لاتینی به معنای گیتی و دنیاست، با وجود این بعید نیست به اشتباه و یا براساس تفسیری

دکتر اعرانی:

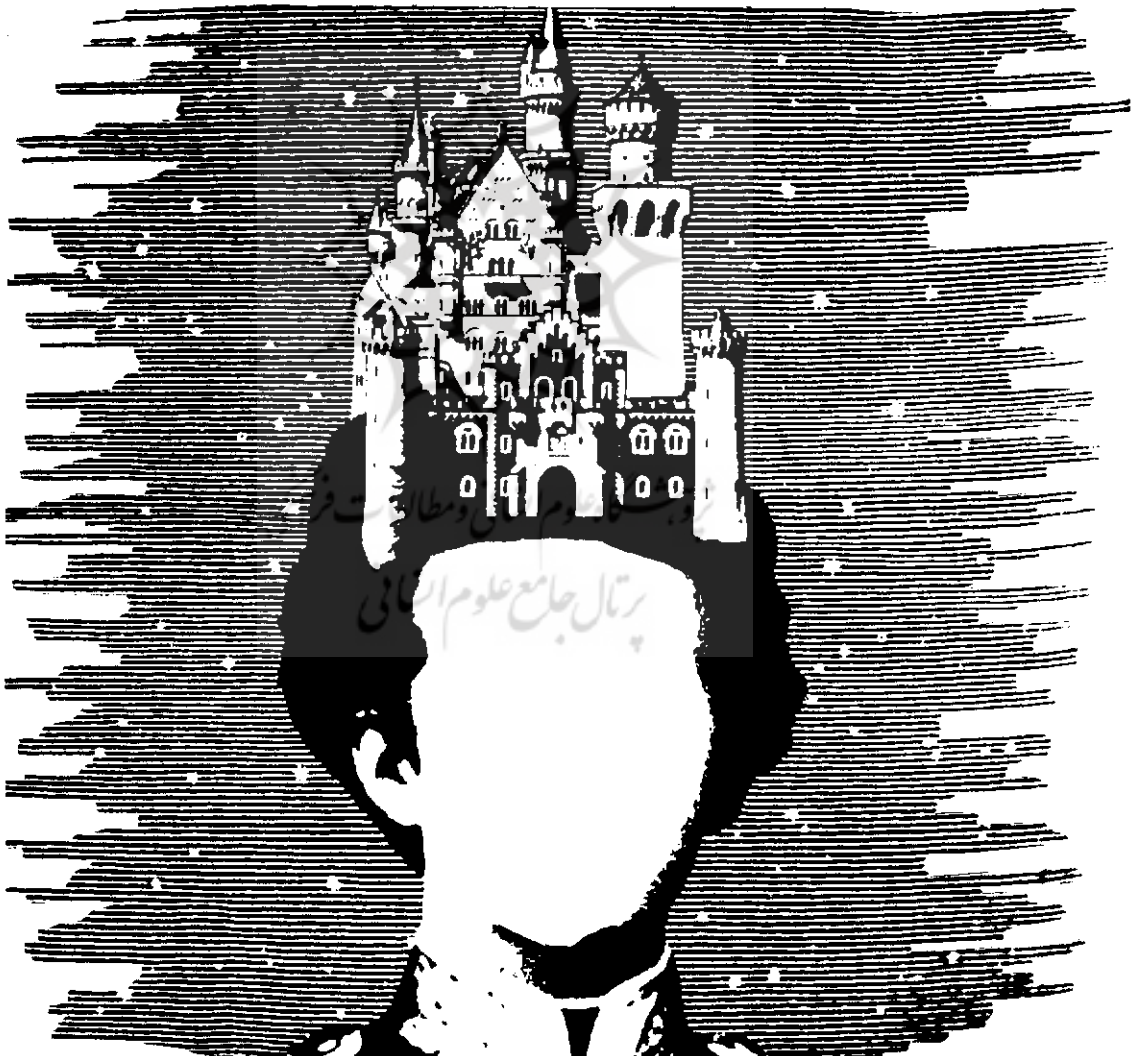
دو عامل باعث روی گرداندن
انسان از هدایت الهی شد
یکی فقدان دین
و دیگری فقدان حکمت

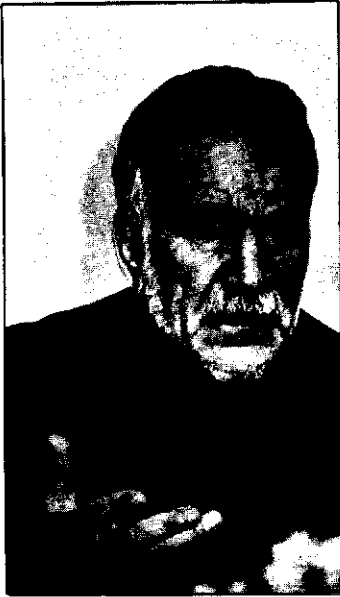
دکتر داوری:

منظور از جهان‌بینی همان
معنای دنیابینی یا گیتی‌بینی است
جهان‌بینی همیشه بوده است
و امر تازه‌ای نیست

باید در دین ولایت داشته باشد، و آن ولایت جنبه لدی‌الحقی دین است و اگر آن جنبه لدی‌الحقی دین را برداریم، دیگر از دین چیزی باقی نمی‌ماند. به‌طور مثال گرایش‌های دینی که از آن زمان به بعد به وجود آمد، همان مسیحیت منهای ولایت است. در مذهب پروتستان کسی با نام ولی یا سنت (Saint) دیده نمی‌شود. حتی مبدع این مذهب ادعای سنت بودن هم نداشته است. در حالی که در قرون وسطی هر متفکر یا غیرمتفکری قدیس (Saint) بوده است. در این دوره دین آن جنبه الهی خود را که همان

ولایت باشد و کلیسا هم جنبه ولایی خود را از دست می‌دهد. حتی در کلیسای کاتولیک هم ولی یا سنت (Saint) نداریم. بنابراین قدرت الهی کلیسا کم و بیش به قدرت دنیوی تبدیل می‌شود. دومین علت روی گرداندن انسان از هدایت الهی حکمت است. حکیم هم می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. به تعبیر افلاطون حکیم کسی است که به حق رسیده است و اپیستروف (Epistrophe) او را به حق رسانده است و همه حقایق را می‌تواند از آنجا ببیند. در حالی که در فلسفه جدید، ما خلاف این قضیه را





مشاهده می‌کنیم. تمام حکمای دورهٔ رنسانس اومانیست هستند و معتقدند ما کمتر از خدا نیستیم و در عین حال منکر خدا هم نیستند. البته اومانیست هنوز از قرون وسطی چندان فاصله نگرفته است اما حکمت در معنای اومانیسم از یک طرف و در پیدایش علم جدید از طرف دیگر سهمیم بوده است. لازم به ذکر است که عصر جدید با اومانیسم یا اصالت بشر متلازم است. اومانیسم از کلمهٔ Humain به معنای انسان خاکی یا بشر از لفظ لاتینی Humus به معنای خاک گرفته شده است و انسان الهی قرون وسطی (Homo Divinus) که خلیفهٔ خداست (Imago Dei) به بشر خاکی مبدل می‌شود.

علم جدید به وسیله کسانی مانند گالیله شکل گرفت. آنها سعی کردند عالم را مطابق یک مدل ریاضی فرض کنند که می‌تواند جای همهٔ تبیین‌های دیگر من جمله تبیین‌های الهی را بگیرد. در علم جدید فرض یک مدل ریاضی از عالم جایگزین تمام تبیین‌های دیگر شده است. اسپینوزا در این زمینه گفته است فلاسفه در گذشته به تبیین‌های الهی متوسل می‌شدند و علل غایی و علل اربعه و مثالی را مطرح می‌کردند، زیرا از تبیین حقیقی عاجز بودند؛ در صورتی که آن تبیین حقیقی یک مدل ریاضی است. آنها اگر می‌دانستند که عالم را می‌توان با یک مدل ریاضی تبیین کرد به تکلفات و تعسفات دیگر متوسل نمی‌شدند. اگر بتوان توسط یک فرمول ریاضی یک حرکت و تمام پدیده‌های طبیعی آن را توجیه کرد، در آن صورت به توجیحات دیگر توجهی نخواهد شد. بشر امروز هم در واقع خواهان همین قضیه بود یعنی هنگامی که رویکرد انسان در علوم دنیوی شد، تبیین ریاضی هم جای تمام تبیین‌های دیگر را گرفت. افلاطون هم سعی می‌کرد عالم را با ریاضی توجیه کند اما به تعبیر او ریاضیات ابزار فعل خدا و در واقع وعاء قدر الهی است. حاکم در عالم قدر، ریاضیات است و هنگامی که از عالم قضا و مثال، به عالم قدر پا گذاشته می‌شود، ریاضیات نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. بنابراین دین هم ولایت الهی و هم حکمت دنیوی را از دست می‌دهد؛ فلسفه دنیوی می‌شود و Intellectus یا عقل الهی وحدت‌گرا نفی می‌شود و جای آن را Ratio یا Rationalism یا عقل معاش می‌گیرد.

دکتر ابراهیمی دینانی: در اینجا سؤالی برایم پیش آمد. از مجموع فرمایش‌های آقای دکتر اعوانی چنین

استنباط کردم که سکولاریسم هنگامی جای دین و الهیات را می‌گیرد که بشر به سوی دنیا روی می‌کند و از خدا اعراض می‌کند و انسان خود را جانشین خدا می‌داند و یا به قولی زندگی انسان‌مدار می‌شود. البته این امر به علت پیشرفت علم بعد از دورهٔ رنسانس رایج گشت و روشن شد که علم جای الهیات می‌نشیند و همان‌طوری که مطرح شد، انسان فکر می‌کند خود می‌تواند زندگی خود را اداره کرده و احتیاج خود را برطرف کند. البته من ترجیح می‌دهم که ریشهٔ علمانی را همان علم بدانیم و سعی می‌کنم دلایل آن را بعداً مطرح کنم. به هر حال علم، جای خدا نشسته است و مدعی آن است که نیازهای بشر را رفع می‌کند. در طول تاریخ یعنی از زمان حضرت مسیح (ع) و قبل از رنسانس، پاپ‌ها و قدیسان (Saints) خود را به عنوان مظهر خدا معرفی کردند، و به همین ترتیب گالیله و دیگران هم مدعی بودند که آنها هم می‌توانند به جای خدا بنشینند، اما با این تفاوت که پاپ‌ها معتقد بودند از خدا اجازه گرفته‌اند ولی گالیله و دیگران از خدا اجازه‌ای نداشته‌اند. در اینجا باید به این موضوع توجه داشت که پاپ‌ها خود را الهی می‌دانستند زیرا معتقد بودند از خدا اجازه گرفته‌اند اما این یک دروغ بزرگ بود؛ زیرا آنها اجازه‌ای نداشتند. گالیله هم علم خود را الهی می‌دانست اما آن هم در واقع الهیات نبود بلکه چیزی شبیه به الهیات بود. بنابراین چرا ما آن علم را الهی بدانیم و آن دیگری را سکولاریسم؟

دکتر اعوانی: سخن فقط بر سر پاپ و سنت (Saint) نیست بلکه متفکران و مردم عادی هم مطرح هستند. در

دکتر اعوانی :

**مؤمن حقیقی نمی تواند
عالم را بدون خدا فرض کند
اما در علم جدید
این فرض ممکن شده است**

عالم را بدون خدا فرض کند. اما در علم جدید این فرض ممکن شده است.

دکتر ابراهیمی دینانی: شما معتقدید که دوران آن حکیمی که متوجه حق بوده است، منقرض شده است. شما منشأ این حکمت را وحی الهی می دانید یا غیروحی الهی؟ صرف نظر از وحی الهی این حکما چه حکمایی هستند؟

دکتر ابراهیمی دینانی:

**در حال حاضر علم
جای خدا نشسته است**

دکتر اعوانی: این حکما، حکمای مسیحی هستند، هم وارث حکمایی همچون افلاطون هستند و هم باطن دین نیز حکمت است. *تَعْلِمُهُمَا الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ*. باطن وحی، باطن حکمت است. به هر تقدیر آنها از هر دو ریشه و سرچشمه آب می خوردند ولی در دوره جدید سعی کردند با پشت سر گذاشتن مسیحیت به یونان بازگردند. شلینگ درباره دکارت تعبیر زیبایی دارد. او می گوید اگر تاریخ فلسفه را مانند تابلویی در نظر بگیریم دکارت مانند کسی است که با تخته پاک کن تابلو را پاک می کند و خود دوباره بر روی آن می نویسد. دکارت خود می گوید من افتخار می کنم که زبان یونانی نمی دانم تا دریابم افلاطون و ارسطو چه می گویند. بنابراین روشنفکران یک دوره ای مانند دکارت تمام گذشته و دین را نفی کردند و به دوره یونان برگشتند و معتقد بودند دیگران هیچ نفهمیده اند.

دکتر ابراهیمی دینانی: دکارت دین را نفی نکرده است بلکه فلسفه را نفی کرده است.

دکتر اعوانی: بله، فلسفه گذشته را نفی کرده است. ما دکارت را به عنوان متدین، متکلم یا ولی نمی شناسیم، بلکه به عنوان فیلسوف می شناسیم. ما از او به عنوان یک فیلسوف انتظار داشتیم که نوشته های روی تخته را پاک نمی کرد، بلکه آنها را می خواند. شلینگ هم گفته است که او همه را پاک کرد و دوباره شروع به نوشتن کرد.

دکتر داوری: اگر همه مطالب را پاک نکرده بود که دکارت نبود.

دکتر اعوانی: با وجود این مهم این است که او همه را پاک کرده است. این پاک کردن ها در همه جا مشاهده می شود. ما می بینیم که همه جا علم را پاک کرده اند.

دکتر ابراهیمی دینانی: آیا کار دکارت، کار کم ارزشی بود؟

دکتر حداد عادل: من یک نکته مختصری را می خواهم در پاسخ سؤال آقای دکتر دینانی عرض کنم.

واقع یک دوره مطرح است یعنی دوره ای که پاپ و مردم عادی و فیلسوف و متکلم و یا به قولی زمان و یک عصر را در برمی گیرد. مثلاً سنت اگوستین خود را چگونه می دید. او خود را یک بنده کوچک از بندگان خدا می دید. وی در کتاب *اعترافات* خود، خدا را با چنان عظمتی یاد می کند که آدمی به وجد می آید. او یک مسیحی تمام عیار و قدیس است. او در واقع فانی در خداست. اما اگر یک اومانیست دوره رنسانس را در نظر بگیریم، می توان به صراحت گفت که او این گونه نیست. حتی در آثار معماری، هنگامی که مجسمه هایی را که میکل آنژ رسم کرده است، می نگریم درمی یابیم که او مجسمه های افراد بزرگ و مقتدر دوره رنسانس از جمله حضرت مسیح (ع) را ترسیم کرده است. یعنی به قولی می توان گفت که این مسئله در تمامی ابعاد یعنی نقاشی، معماری و غیره وجود دارد. در واقع دید متفاوت است. آنها مسیحی راستین بودند و دید بر آنها غلبه داشته است. همان طوری که عرض کردم در مسیحیت ولایت دینی همان ولایت الهی بوده است و شاید در آن زمان کلیسا هنوز دچار انحطاط نشده بود. اما در دوران جدید حتی در نزد متفکران هم آن دید راستین را نمی بینیم. از طرف دیگر گسسته شدن علم را از دو منبع اعلی که از آن تغذیه می شده است شاهد هستیم، یکی از این دو منبع حکمت بود.

ما دیگر حکیمی مانند سنت توماس یا قدیس بوناوتورا نداریم. هر یک از حکما سعی می کردند هم به دلایل حکمی و هم به دلایل دینی، عالم را لحظه ای جدای از خدا نبینند. یک قدیس یا مؤمن حقیقی نمی تواند

دکتر ابراهیمی دینانی:

نمی‌توان گفت تاریخ غرب امروز توجه به دین ندارد در فیزیک جدید بسیاری از علماء و بزرگان به دیانت توجه بسیار نشان داده‌اند

بودند اما از آنها بیزار بود. من نمی‌توانم بگویم که تاریخ غرب امروز توجه به دین ندارد، بخصوص در فیزیک جدید بسیاری از علماء و بزرگان آن هستند که به دیانت توجه بسیار نشان می‌دهند.

دکتر حداد عادل: این نکته همان اشاره به فرق دنیسم و تنیسم است که آقای دکتر اعوانی فرمودند.

دکتر ابراهیمی دینانی: پس باید توجه کرد که ما نباید تاریخ فجایع کلیسا را توجیه کنیم.

آقای شعاعی: بنده فکر می‌کنم بین سکولاریسم به عنوان یک مکتب و سکولاریزاسیون به عنوان روند اجتماعی شدن این تفکر اختلافی پیش آمده است و این پدیده‌ای را که در غرب اتفاق افتاده نشانه عظمت آن مکتب می‌گیرند. آقای دکتر دینانی فرمودند که در تاریخ تفکر بشریت یعنی از زمان آغاز مسیحیت، سکولاریسم در مقابل کلمه رهبانیت یعنی ترک دنیا، یا ترک همان چیزی که سکولاریسم به آن روی آورده است، قرار دارد. جالب اینجاست که خداوند در قرآن، دنیایی را مذموم می‌شمارد که آقای دکتر اعوانی آن را *Seculum* نام گذاشته‌اند. یعنی اقبال به دنیا در مقابل ترک دنیا به وجود آمده و گویی خاص مسیحیت است و به دلیل قدرت غرب، سکولاریزاسیون تبدیل به یک حرکت جهانی و مکتب قوی شده است. به نظر من این حرکت، همان توجه به دنیای مذموم شده از طرف خداوند است. خداوند آن دنیایی را نفی می‌کند که سکولاریسم قصد پرداختن به آن را بدون توجه به حق و خداوند دارد.

به نظر من علت سکولاریسم را می‌توان دو چیز دانست: یکی نفسانیت بشر که همواره با حرکت‌هایی که قصد هدایت آن را داشته، مبارزه کرده است و در طول تاریخ حضور داشته‌اند. علت دیگر آن ضعف دین در اداره دنیاست، همان‌طوری که در دین مسیحیت نیز به وجود آمد و این دو عامل سبب به وجود آمدن سکولاریسم

شک نیست که در اروپا عده‌ای از حکام و سلاطین و حتی ارباب کلیسا ظلم کردند و هوای نفس خود را به عنوان قول خدا بر مردم تحمیل کردند. این مسئله فقط در اروپا نبوده است بلکه در عالم اسلام هم سابقه دارد. خلفای اموی و عباسی به نام پیغمبر و خدا فجایع بسیاری نسبت به مردم روا داشته‌اند. اما آن اتفاقی که در اروپا به وقوع پیوسته این است که به دلیل آنکه یک عده به دروغ ادعایی کرده‌اند و از قدرت و اعتقاد مردم به خدا سوءاستفاده کرده و خود را بر آنها تحمیل کرده‌اند، اصل وجود خدا و اصل دین مورد تردید قرار گرفته است. بنده منظورم این است که باید این دو موضوع را از هم تفکیک نمود. حالا چون در یک دورانی از تاریخ بشر در اثر کجروی‌ها و افراط و ظلم، مردم نسبت به اصل دین تردید پیدا کردند ما نباید به دلایلی که عقلاً برای قبول دین و حکومت درست دینی وجود دارد، توجه نکنیم. پس این دو مطلب باید از هم جدا شود. برای مثال اگر شما به یک کفش فروشی بروید و سر شما را کلاه بگذارند و کفشی نامناسب را به قیمتی گران به شما بفروشند دلیل آن نمی‌شود که شما از آن به بعد پا برهنه راه بروید بلکه باید از آن پس دقت کنید که نزد کفّاش امین بروید. اتفاقی هم که درخصوص دین پیش آمده درست مثل همین مثال است. آیا ممکن است حاکمی از جانب خدا باشد و بخواهد حکم دین را در جامعه جاری سازد و یک حکومت دینی ایجاد کند و دین را در شتون دنیوی اعمال کند بدون آنکه ظلم کند و یا اینکه برعکس اصلاً هر وقت حکومت دینی ایجاد شد آن حکومت، حکومت ظالمانه است؟

دکتر ابراهیمی دینانی: فرمایش شما آقای دکتر حداد عادل کاملاً درست است و ما نباید بگوییم حالا که عده‌ای در تاریخ کلیسا از دین سوءاستفاده کرده‌اند، پس دیانت دیگر جایگاهی ندارد. تا آنجایی که من اطلاع دارم غالب متفکران و بزرگان اروپایی با کلیسا مخالف هستند نه با خدا و مسیح؛ در واقع آنها با جنایات پاپ‌ها مخالف بوده‌اند. پیش از اینها من شرح حال آناتول فرانس، نویسنده فرانسوی ضد دین، را که می‌خواندم متوجه شدم که آناتول فرانس از کارهای پاپ‌ها و تاریخ کلیسا متنفر است اما در اعماق قلبش مخالف خدا و مسیح نیست. آناتول فرانس از تاریخ کلیسا و جنایات پاپ‌ها سرخورده شده بود. و یا آیا می‌توان گفت که نیچه واقعاً لامذهب و ضد خداست؟ وی با وجود اینکه خودش و پدرش کشیش

شدند. البته سکولاریسم به معنای جدید آن آخرت و خدا را قبول دارد و تنها جنبه‌های اجتماعی دین را کنار می‌نهد. اخیراً دریافته‌اند که حتی جنبه‌های اجتماعی را هم نمی‌توان کنار گذاشت و به همین دلیل بازگشتی به سوی معنویت سازمان یافته، به وجود آمده است. اما آنها همچنان درخصوص ضعف در اداره دنیا با مشکل مواجه هستند و کوشش‌های اخیر کلیسا برای جبران همین نقطه ضعفی است که در طول تاریخ همواره با آن مواجه بوده است. اینجا است که ما می‌توانیم رابطه مناسبی بین اسلام و سکولاریسم به وجود آوریم و آن سکولاریسمی که در مقابل دین ضعیف مسیحی قرون وسطی قلع‌علم کرد و عقل انسان را به حرکت و جنبش واداشت تا در مقابل این ضعف به چالش پردازد و به علم دست یابد، باعث به وجود آمدن تسلط به دنیا و جنبه‌های مختلف سکولاریزاسیون شد. ولی به هر حال می‌توان با تعریف تازه‌ای اسلام را از معارضه با سکولاریسم دور ساخت و بدین ترتیب اسلام از همسنگری با دین مسیحیت بیرون آمده و با سکولاریسم به گونه‌ای دیگر برخورد شود. اگر ما در سکولاریسم‌های غربی موضع دینی اتخاذ نکنیم، با توجه به اسلام باید تعریف دقیق‌تری را ارائه دهیم. در اینجا دوباره به فرمایش‌های آقای دکتر دینانی باز می‌گردم. سکولاریسم نمی‌تواند آن حرکتی باشد که در قرون

وسطی پدید آمده و یا اتفاقی نیست که به دلیل تحولات تاریخی یا شرایط خاص ناشی از رنسانس به وجود آمده است.

دکتر اعوانی: سکولاریسم در طول تاریخ در اروپا رواج یافته است و ما در هیچ دوره‌ای از تاریخ با این پدیده که هم اکنون روبرو هستیم، مواجه نبوده‌ایم. خاستگاه سکولاریسم اروپاست، همان اروپایی که دین مسیحیت در آن رواج داشته است. سکولاریسم از مسیحیت برخاسته و بر ضد مسیحیت است. مسیح می‌گوید آن قیصر را به قیصر واگذار، یعنی اگر کسی آن را وا نگذاشت، یک مسیحی نیست. ولی جالب اینجا است که سکولاریسم در بین تمدن‌هایی نفوذ کرده است که این دوگانگی در آنها وجود ندارد از جمله تمدن‌های هندی. در اسلام امر شده است: ولاتنس نصیبک من الدنيا، و به هر تقدیر دنیا جای خود را دارد و آخرت هم جای خود را. به نظر من بهتر است جناب آقای دکتر احمدی درخصوص این باور در ادیان مختلف توضیح دهند.

دکتر احمدی: به نظر من در اینجا یک نکته اساسی نادیده گرفته شده است و آن این است که اصل نزاع و دعوی سکولاریسم با وحی است یا غیروحی؟ سکولاریست‌ها با وحی و شریعت مخالف هستند. بنابراین نمی‌توان گفت اگر کسی به مسیحیت معتقد باشد



آقای شماعی:
خداوند آن دنیایی را نفی می‌کند
که سکولاریسم قصد پرداختن
به آن را بدون توجه
به حق و خداوند دارد

آقای شماعی:
سکولاریسم اتفاقی نیست
که به دلیل تحولات تاریخی
یا شرایط خاص ناشی از رنسانس
به وجود آمده است

و به آن دسته از دستورات انجیل که به عنوان وحی قبول دارند، عمل کنند، سکولاریست هستند. نقطه اساسی اختلاف سکولاریست‌ها با دیگران در همین است. اگر بگوییم وحی الهی یک دسته دستورات و قوانین اجتماعی و فردی است که از طرف خداوند نازل شده است و همچنین اگر بگوییم یک گروه از سکولاریست‌ها در احکام اجتماعی سکولاریست هستند اما در احکام فردی پیرو وحی و شریعتند، این نمی‌تواند سخن به جایی باشد. شکی نیست که شما یا وحی را قبول دارید یا ندارید. اگر وحی را قبول داشته باشید، دیگر نمی‌توانید منکر مسائل اجتماعی آن باشید. به هر حال اگر دین هم دستور اجتماعی و هم دستور فردی صادر کرد یا باید هر دو را وحی الهی دانست و به هر دو عمل کرد و با اینکه باید منکر وحی شد. ما باید به این نکته توجه کنیم زیرا نقطه اصلی اختلاف همین است و همین باعث تفاوت بین دئیسم و تثیسیم می‌شود. اگر کسی بگوید خدایی وجود دارد که انسان را خلق کرده است و همان‌طوری که برای حیوانات وحی نازل نشده است، برای انسان هم وحی نازل نگردیده است، لاجرم جاء و لاوحی نزل، این دو معتقد به خدا هستند اما اولی منکر امر و نهی کردن توسط پیامبران است. اگر ما می‌گوییم بشر خدا را فراموش کرده و خود را جای او قرار داده است، به معنای آن است که انسان، خود را در جای شریعت و پیغمبر خدا نهاده است. افرادی همچون ولتر، و برخی از سکولاریست‌های دیگر به خدا معتقد بودند. تمام سخن بر سر این است که کسی به عنوان پیامبر از طرف خدا آمده و گفته است آمنوا بالله، آمنوا برسوله و این وحی‌هاست که افراد را برانگیخته است. بنابراین اگر کسی از سکولاریسم به آن معنا یاد کند، باید تکلیف خود را با شریعت مشخص سازد و در این خصوص جای تردیدی نیست. باید به یاد داشته

دکتر احمدی:

اگر وحی را قبول داشته باشید

دیگر نمی‌توانید منکر مسائل اجتماعی آن باشید

باشیم که امر و نهی در زندگی را از طریق وحی دریافته‌ایم. به یاد خدا بودن، باعث ارتقاء ما به درجات عالی می‌شود و ما از طریق دین به این نتیجه رسیده‌ایم. همان‌طوری که آمده است فاذا کرمی اذکرکم، اذکروا الله کثیراً. یعنی حتی به یاد خدا بودن به صورت قلبی را هم که امری کاملاً فردی است از دین فراگرفته‌ایم یعنی از طریق وحی و شریعت. بنابراین می‌توان این گونه نتیجه گرفت که سکولاریسم معارضه بین غیروحی با وحی است و تفکیکی بین احکام فردی و احکام اجتماعی در شریعت وجود ندارد. اگر کسی خود اجتهاد بکند همان‌طوری که بعضی از مسلمانان در بعضی از امور به عرف مردم مراجعه می‌کنند، این شیوه ناصوابی است، زیرا دین چه در امور اجتماعی و چه در امور فردی دستورات خاصی دارد. در این موارد تنها مجتهد می‌تواند دستور خاصی را بر اساس عرف صادر کند.

امام هم بارها فرمودند دین خدا، همان شریعت و وحی خداست و در هر آنچه که برای یافتن حکم خدا اجتهاد کنیم، آن در واقع دین خداست. به نظر من اگر سکولاریسم در غرب رشد یافت و در عالم اسلام به آن صورت پیش نیامد، به دلیل همین است. در واقع در غرب این مسئله پیروی تام و تمام از شریعت تکیه‌گاهی ندارد، حتی انجیل هم دستور شریعتی ندارد. من در گفتگویی که با بعضی از کشیشان داشتم، به آنها گفتم که دستور حجاب در انجیل در رساله به کورنتیان وجود دارد، چرا شما به آن عمل نمی‌کنید. آنها در پاسخ گفتند: «این حرف پولس است و چندان نمی‌توان به آن استناد کرد و آن را وحی الهی تلقی کرد». شریعت در دین مسیح به آنگونه‌ای که در دین اسلام مطرح بوده، وجود نداشته است و به همین دلیل بنیاد سستی داشته و متزلزل گشته است. مورد دیگر مخالفتی بوده که کلیسا با علم داشته است. به نظر من اگر گالیله در عالم اسلام، آن حرف‌ها را می‌زد، کسی به مخالفت با او بر نمی‌خاست. برخوردهایی از این دست و همچنین پیشرفت روزافزون علم باعث شد که آنها نتوانند خود را هماهنگ و همگام سازند و به همین دلیل گرایش به سمت دیگر حاصل گشته است. اگر ما هم نتوانیم خود را با خواسته اسلام هماهنگ کنیم یعنی اجتهاد ما نتواند پاسخگوی مشکلات ما باشد، ما نیز دچار این سردرگمی‌ها خواهیم شد، به نظر من این نکته اساسی بحث است.



دکتر احمدی:

در سرزمین‌های اسلامی یک جریان فراگیر
همانند آنچه که در غرب اتفاق افتاد، روی نداد
و این امر به دلیل جایگاه
شریعت و وحی الهی در دین اسلام است

پیدایش سکولاریسم را معلول اموری چون روابط و مناسبات اقتصادی و شهرنشینی و ظهور بورژوازی و ... در دورهٔ رنسانس می‌دانیم؟ به نظر من درخصوص علت پیدایش سکولاریسم، بحث ما بیشتر به سوی معلول‌ها گرایش پیدا کرده است. بحث بیشتر این گونه مطرح شد که فلان گرایش فلسفی، فلان نگاه دینی یا فلان حرکت سیاسی موجب پیدایش سکولاریسم شده است. در حالی که به نظر می‌رسد همهٔ این نگاه‌ها و جریان‌ها در حوزهٔ فلسفه، دین، جامعه، اقتصاد و سیاست، خود جزء تعریف سکولاریسم هستند نه اینکه موجب پیدایش سکولاریسم شده باشند.

دکتر احمدی: همان طور که مطرح شد این موج قبل از انقلاب قوی‌تر بود، اعتقاد به وحی ضعیف بود. اعتقاد بر این بود که آیا وحی می‌تواند جامعه را اداره کند؟ زمانی که انقلاب توانایی خود را ابراز داشت، طبیعی است این موج یا توجه به فروپاشی کمونیسم، قوی‌تر عمل کرد. در حقیقت سخن بر سر این است که آیا وحی و شریعت می‌تواند جامعه را اداره کند و پاسخگوی مشکلات فکری و روابط فردی و اجتماعی بشر باشد؟ افرادی نیز اذعان می‌کردند که مردم را به حال خود واگذارید حتی در اشعار ابوالعلا و یا زکریای رازی و امثال اینها دیده می‌شود. بعضی از افراد دئیست بودند یعنی به خدا معتقد بودند اما در وحی تردید داشتند. ولی حرف‌های این افراد به صورت یک جریان درنیامد. حال انقلاب تلاش می‌کند تا نشان دهد که شریعت یا وحی می‌تواند یک جامعه را اداره

دکتر داوری: آقای دکتر احمدی ممکن است از سخنان شما این طور برداشت شود که در عالم اسلام سکولاریسم وارد نشده است. آیا حضرت عالی فکر می‌کنید که هیچ صورتی از سکولاریسم به سرزمین‌های وسیع اسلامی وارد نشده است؟

دکتر احمدی: سکولاریسم به سرزمین‌های اسلامی وارد شده است. اما گاهی مانند اروپا به صورت یک جریان وارد می‌شود و همه آن را می‌پذیرند، و گاهی فقط گروهی از افراد که اعتقاد به دین و شریعت فراگیر و جامع ندارند، دوست دارند که همان شیوه را پیاده کنند. اما در سرزمین‌های اسلامی یک جریان فراگیر همانند آنچه که در غرب اتفاق افتاد، روی نداد و این امر به دلیل جایگاه شریعت و وحی الهی در دین اسلام است. اما همواره افرادی بوده‌اند و هستند که فراگیر شدن چنین جریانی را خواستارند.

آقای آوینی: بنده می‌خواستم این سؤال را طرح کنم که آیا سکولاریسم به غرب محدود می‌شود؟ به نظر من نکته‌ای که آقای دکتر احمدی فرمودند جای بحث دارد: آیا در عالم اسلام صرفاً افراد و یا جریان‌های محدودی گرایش سکولاریستی داشته‌اند یا اینکه سکولاریسم به صورت یک موج فراگیر تمام عالم اسلام را فراگرفته است؟ سؤال دیگری که برایم مطرح شده این است که آیا علت پیدایش سکولاریسم تنها در حوزهٔ عادات و مناسبات بشری قابل جستجوست یا اینکه به نسبتی که بین بشر و خدا برقرار است باز می‌گردد؟ یعنی آیا ما

کند و رابطه فرد با خدا، رابطه فرد با فرد، رابطه فرد با حکومت و رابطه حکومت با فرد مطابق آنچه که دین دستور داده است، مشخص می‌شود.

آقای آوینی: آقای دکتر احمدی، مسئله را به گونه دیگری مطرح می‌کنم. همان‌طوری که آقای دکتر داوری فرمودند سکولاریسم با ظاهرینی و «جهان» بینی نسبت و ملازمه دارد و ظاهرینی همیشه در تاریخ و در عالم وجود داشته است. ولی سکولاریسم به شکلی که در تاریخ غرب ظهور کرده و صورت‌گوناگون یافته است، شاید بتوان گفت با اعراض از دین ملازم بوده است نه با مخالفت با آن. چنین به نظر می‌رسد که با ظهور سکولاریسم، دین منتفی می‌شود و بشر روی به جانب قبله دیگری می‌گرداند. دین در عالم سکولار و ذیل سکولاریسم مفهوم تازه‌ای پیدا می‌کند و در عادات فردی و جمعی استحاله می‌یابد. در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و یا حتی در فلسفه و الهیات و علم کلام مورد مطالعه قرار می‌گیرد اما منشأ آثار جدی واقع نمی‌شود. پوسته و قشر دین باقی است اما حقیقت آن مهجور می‌ماند و مانعی بر سر راه سیطره غرب ایجاد نمی‌کند.

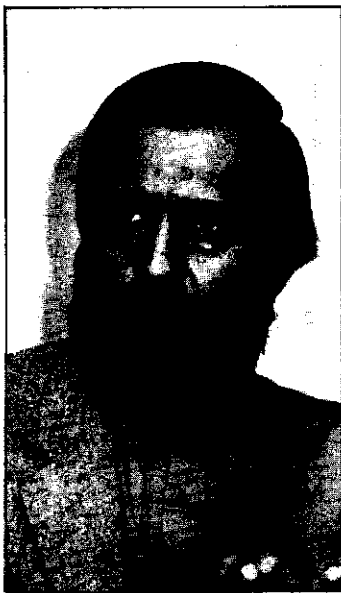
دکتر احمدی: اگر هم اکنون پاپ قرن چهاردهم وجود داشت، غرب او را می‌پذیرفت؟ یعنی اگر سنت اگوستین یا سنت توماس و یا گری گوری و امثال اینها،

همان حرف‌ها را می‌زدند، غرب امروز آنها را می‌پذیرفت؟ آیا سکولارها آنها را می‌پذیرفتند؟ در طول یک دوران سیصد یا چهارصد ساله، یک عده فلاسفه تجربی امثال کانت و... وجود دارند. کانت دین را در حدود عقل محض قبول دارد. او در کتاب *مابعدالطبیعه اخلاق* می‌گوید اگر مسیح هم حرفی می‌زند، آن حرف را باید در همان حوزه‌ای که عقل قبول می‌کند بپذیریم، والا ما فراتر از آنچه که عقل حکم می‌کند، نمی‌توانیم بپذیریم.

دکتر ابراهیمی دینانی: اما کانت عقل را کنار می‌گذارد تا راهی برای دین باز شود.

دکتر احمدی: آن بحث دیگری است. وقتی اخلاق می‌گوید همسایه خود را دوست بدار، این یک دستور مافوق نیست، بلکه عقل هم این نکته را درمی‌یابد که دستور خوبی است. اگر پاپ‌های قرن هفتم یا هشتم میلادی هم اکنون حضور داشتند هیچ‌گاه جامعه امروزی غرب را نمی‌پذیرفتند.

دکتر داوری: می‌دانیم که کلیسا مسئله گالیله را بررسی کرده است و پاپ نتیجه رسیدگی‌های این مسئله را که به کمیسیون محول شده بود، اعلام کرده است. پاپ گفته است حکم دادگاهی که گالیله را محکوم کرده بود، مبتنی بر سوء تفاهم بوده است و از این بابت عذرخواهی کرده است.



آقای آوینی:

سکولاریسم با ظاهرینی

و «جهان» بینی نسبت و ملازمه دارد

و ظاهرینی همیشه در تاریخ

و در عالم وجود داشته است

اروپاییان آغاز دوران جدید

و پایان قرون وسطای هر کشور اسلامی را

حاکمیت بینش سکولاریستی

در آن کشورها می‌دانند

امروزی مطرح است، برای کلیسای آن روزگار مطرح نبوده است. وقایعی در طول تاریخ رخ داده که صورت مسئله را عوض کرده است. به نظر من آن یک محاکمه است و این یک محاکمه دیگر و اگر این بحث را به این صورت فشرده مطرح نکنیم، بهتر خواهد بود.

بنده می‌خواهم نکته‌ای درخصوص سکولاریسم در عالم اسلام عرض کنم. گاهی می‌توان پرسید که آیا سکولاریسم از عالم اسلام پیدا شده است و گاهی هم می‌توان پرسید که آیا سکولاریسم در عالم اسلام پیدا شده است؟ جواب سؤال دوم مثبت است. ما در عالم اسلام معاصر با یک پدیده خطرناک به نام سکولاریسم مواجه هستیم. این پدیده در کشورهای اسلامی شرق دور وجود دارد، در ایران و خاورمیانه هم هست تا آفریقا و مصر. در سال‌های اخیر در تمامی این کشورها، متفکران کتاب‌هایی در باب سکولاریسم نوشته‌اند. در مالزی دکتر سیدمحمد نقیب العطاس کتاب *Islam and Secularism* را نوشته است، که اخیراً توسط آقای احمد آرام به فارسی ترجمه شده است. در قاهره چنانکه قبلاً اشاره کردم دکتر محمد یحیی کتابی به نام *ورقة الثقافیه فی الزّرد علی العلمانیین* نوشته است. در بیروت علامه شمس‌الدین و در مصر و ایران هم افراد بسیاری کتاب‌هایی در این خصوص نگاشته‌اند. اصولاً معیار اروپاییان برای تقسیم‌بندی تاریخ کشورهای اسلامی در دوران جدید همین سکولاریسم است. اروپاییان برای تاریخ کشورهای اسلامی، قرون وسطایی قائل هستند که از نظر زمانی بر قرون وسطای اروپا منطبق نیست. اروپاییان آغاز دوران جدید و پایان قرون وسطای هر کشور اسلامی را حاکمیت بینش سکولاریستی در آن کشورها می‌دانند. آنها معتقدند در ایران، سکولاریسم با آمدن رضاشاه برقرار شد. بدین صورت که محاکم قضایی از دست روحانیون گرفته و به دست دولت سپرده شد و دولت از شیوه‌های کشورهای اروپایی در اداره کشور استفاده کرد. اروپاییان روی کار آمدن شاه یا امیر بخصوصی را در هر کشوری فصل تاریخی حاکمیت سکولاریستی در آن کشور می‌دانند.

سکولاریسم در کشورهای اسلامی وجود دارد و از جانب دو دسته مطرح می‌شود. یک دسته روشنفکرانی هستند که مطلقاً اعتقادی به عالمی غیر از این عالم ندارند. یعنی ماتریالیست هستند اما برخلاف کمونیست‌ها ترجیح می‌دهند ادعای ماتریالیستی نکنند. این روشنفکران برای

دکتر اهوایی: آب رفته به جوی باز نمی‌گردد. با این عذرخواهی مسئله حل نمی‌شود. اگر مسئله جور دیگری حل می‌شد، بهتر بود. پاپ که خود را جانشین مسیح می‌داند، اگر حقیقت دین مسیح احیاء می‌شد، بهتر بود. به طور کلی غایت دین برای چیست؟ دین برای هدایت است.

دکتر داوری: منظور شما تجدید عهد دینی است.

دکتر اهوایی: منظورم این است که معنای حقیقی دین احیاء شود. اما نباید فراموش کرد که از لحاظ دینی حق با پاپ بود و از لحاظ علمی حق با گالیله.

دکتر ابراهیمی دینانی: نه محکومیت گره‌ای را باز کرد، و نه تفسیر هدایت. پس کلیسا باید چه می‌کرد؟

دکتر اهوایی: این یک مسئله صغروی است و چندان نمی‌تواند مشکلی را حل کند که دوران ساز باشد.

دکتر حداد عادل: به نظر من بحث گالیله، بحث مستقلی است و افراد بسیاری درخصوص این مسئله صحبت کرده‌اند. کارل وایتسزکر (*Weizsäcker*) فیزیکدان معروف آلمانی در کتابی به نام *شان علم (The Relevance of Science)* از حکم کاردینال بلامین دفاع می‌کند و می‌گوید کاردینال بلامین گویی می‌دانست که نفی حجت کلیسا منجر به این خواهد شد که روزی اروپا بمب اتم اختراع کند و هیچ مرجعی قادر به مانع‌نخواهد بود. او مسئله را از این زاویه مورد بررسی قرار می‌دهد. همچنین ادوین آرتور پرت در کتاب خود که به فارسی تحت عنوان *مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین* ترجمه شده، درباره مخالفت‌هایی که با کپرنیک شده می‌گوید: «اعتراضاتی بر نظریه کپرنیکی وارد بود که علم مکانیک و ارضاد نجومی آن عصر، پاسخ در خوری برای آنها نداشت» (فصل دوم، صفحات ۲۸ و ۲۹) و خلاصه نظر وی این است که ما نباید ریشه همه مخالفت‌ها را در مسائل کلامی و دینی بدانیم. به هر حال، در باب گالیله، باید گفت اینکه اگر کلیسای امروز درخصوص آن حکم تجدید نظر می‌کند، به دلیل آن است که این قضیه آن گونه‌ای که برای کلیسای

اینکه احساس توده‌های مردم را جریحه‌دار نکنند، پشت نقاب سکولاریسم پنهان می‌شوند. آنها معتقدند که اگر افراد دیندار باشند و در کلیسا و مسجد به دعا و ندبه بپردازند اما در خارج آن حرف دینی نزنند، مشکلی ایجاد نمی‌شود. بنابراین چرا باید با این توده‌ها مبارزه کرد. این سیاستی از جانب روشنفکران جدید است که با دینداری مردم معاشات می‌کنند تا زمانی که این دینداری، قصد رواج شریعت در اجتماع را نداشته باشد.

اما شکل دیگری از سکولاریسم نیز اخیراً در ایران مشاهده شده است. کسانی پیدا شده‌اند که به نام حمایت و دفاع از دین از سکولاریسم طرفداری می‌کنند. آنها می‌گویند دین یک امر مقدس است اما سیاست و دنیا یک امر غیرمقدس و آلوده است. این امر غیرمقدس و آلوده چه نسبتی با امر مقدس و ملکوتی دارد؟ بنابراین بهتر است ما دین را در حد اعلیٰ علیین حفظ کنیم و امور دنیوی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را از حوزه دین جدا کنیم و با علم و عقل به سراغ مسائل اجتماعی برویم. این یک طُرفه‌حدیثی است که ممکن است ظاهر آن به مذاق بعضی از افراد خوشایند باشد و تصور کنند که این خدمتی به دین است که دین را دست‌فروشد دنیا نکنند.

همچنین نگرش دیگری مطرح شده است که هرگاه چیزی از طریق علمی و عقلی تبیین شود، دیگر دینی نخواهد بود. در این نحوه نگرش دین را نفی نمی‌کنند بلکه دین را یک امر مرموز، غیرقابل فهم و تعقل و غیرقابل آشتی با علم فرض می‌کنند و این گونه مطرح می‌کنند که هر آنچه را که ما از طریق علمی و عقلی به فهم آن دست یافتیم، دیگر دینی نخواهد بود. اینان می‌گویند بشر جدید این گونه فراگرفته است که امور اجتماعی را با علم و عقل تبیین کند، به همین دلیل دیگر به سراغ دین نرفته است. در غیر این صورت عقلی نخواهد بود. یعنی گویی این فرض را مسلم گرفته‌اند که هر آنچه را که با عقل خود، علت آن را دریابیم، دیگر نباید آن را به دین نسبت بدهیم. این افراد در تبیین انقلاب هم قاعداً نظر خاصی دارند. مثلاً اگر رهبری جامعه اعلام کند که شرکت در انتخابات وظیفه شرعی، عقلی، سیاسی و اجتماعی همگان است، آنها این گونه تفسیر می‌کنند که وظیفه شرعی با وظیفه عقلی همخوانی ندارد. اگر وظیفه عقلی است پس چه ضرورتی وجود دارد که بگوییم وظیفه شرعی است. شاید وظیفه شرعی بودن را مختص کسانی می‌دانند که عقلشان نمی‌رسد مانند

پیرزن‌ها و پیرمردهای خانه‌نشینی که سیاست نمی‌دانند. این افراد مشمول حکم دینی هستند ولی افراد عاقل مشمول حکم عقلی هستند. آنها این گونه مطرح می‌کنند که هر چیزی که دینی و شرعی است از حیطة و حوزه عقل و فهم و شناخت و علم بیرون است و هر چیزی که در حوزه عقل و علم و شناخت داخل شد، از حوزه دین بیرون است. این تصور غیراسلامی است یعنی آن درکی که از اسلام داریم، این درک نیست. در آن اسلامی که از قرآن و معارف اسلامی و تفکر شیعی دریافته‌ایم، این گونه مطرح نشده است که هر آن چیزی که جنبه معقولیت آن را دریافتید و قادر به تبیین آن بودید، دیگر دینی نیست و امور دینی تنها آن اموری است که شما براساس عشق و اطاعت آن را بپذیرید در حالی که ممکن است آن را درک نکنید و اگر شما قادر به درک آن بودید، آن وقت از پهنه آسمان به عرصه زمین خواهید افتاد. گویی گیتی و زمین عرصه عقل و فهم بشری است و آسمان عرصه ملکوت خداوندی که آن ملکوت هیچ نسبتی با عقل انسانی ندارد.

دکتر احمدی: در کشورهای اسلامی، حتی قبل از ظهور سکولاریسم در غرب، این گونه افراد وجود داشته‌اند. اگر ما می‌گوییم دین یک امر مقدس است، باید معنای مقدس را بدانیم. مقدس یعنی چه؟ یعنی از یک حوزه اسرارآمیزی باشد که نگاهی توهمی به آن داشته باشیم و قداست کور بی‌معنا برای آن قائل بشویم یا اینکه دین یک رشته قوانین و دستوراتی را برای ما وضع کرده که اگر به آنها عمل کنیم، رستگار می‌شویم؟ من معتقدم اگر ما بگوییم دین یک امر مقدس - به معنای اول - است، در واقع دین را تکذیب کرده‌ایم. امام بارها فرموده‌اند عده‌ای به ما گفته‌اند این کارهای سیاسی مال آدم‌های پدرسوخته است و شما وارد آن نشوید. اینکه پیامبران، جهاد کردند و حتی در زمان پیامبر اکرم هشتاد و سه غزوه و سرب‌ریخ داده است، آیا این کار مقدس است یا خیر؟ مقدس به کدام معنی؟ خداوند فرموده است: قاتلوا الذین یلونکم من الکفار، اقتلوهم حیث ثقتموهم، اصبروا و صابروا و رابطوا. این دستورها دنیایی است یا آخرتی؟ اگر قداستی وجود دارد در این است که خداوند به ما بگوید شما پاکدامن و عادل و درستکار باشید. اما اگر بگویند اینها را - که امور اجتماعی است - و دستور صریح دین است از دین به عنوان دین کنار بگذارید، معنای آن تکذیب دین است. جنگ‌های امیرالمؤمنین (ع) که در برخی از آنها -

دکتر احمدی:

اگر دینی یک رشته دستورات خردپذیر داشت آیا ما باید آن را

به دلیل معقول بودن در شمار دین ندانیم؟

دکتر حداد عادل:

آن چیزی که در دوره ما اتفاق افتاده است یک نوع رجوع قهقرای به تفکر اشعری است

مثل لیلۃ الہریر - امام برای نماز فقط به تکبیر اکتفا می‌کند و بقیه با دشمن درگیر است، مقدّس است، زیرا جهاد مقدّس است. دعوا بر سر وحی و محتوای وحی است. اگر محتوای وحی را می‌پذیرید، هر جا، هر دستوری دارد، باید آن را قبول کنید، این تفکیک از کجاست؟ درخصوص این مسئله که هر کاری را عقل پذیرفت و تبیین عقلانی داشت، دینی نخواهد بود، ملاحظه کنید که رسول خدا (ص) می‌فرماید النظافة من الایمان، آیا نمی‌توان این را دستور خدا دانست؟ اگر دینی یک رشته دستورات خردپذیر داشت، آیا ما باید آن را به دلیل معقول بودن در شمار دین ندانیم؟ حقیقت این است که چون در سکولاریسم حقانیت وحی و شریعت زیر سؤال می‌رود در این قالب‌ها سخن می‌گویند.

دکتر ابراهیمی دینانی: منظور آقای دکتر حداد این نبود، بلکه منظور ایشان این بود که این هم یکی از معانی سکولاریسم است.

دکتر احمدی: منظور من این است که سکولاریسم مستلزم تکذیب نبوت است.

دکتر داوری: بهتر است به وضع فعلی سکولاریسم و منورالفکران و روشنفکرانی که در عالم اسلام مروج سکولاریسم هستند، بپردازیم.

دکتر احمدی: آقای دکتر دینانی لطفاً در باب مسائلی که مطرح شد، توضیح بیشتری ارائه دهید.

دکتر ابراهیمی دینانی: ما که خود طرفدار عقلانیت هستیم و فیلسف می‌کنیم، بالطبع مرید حرف‌های شما هستیم. ما به دین عقلانی معتقد هستیم و می‌کوشیم دین را عقلانی کنیم. اما آنها این مسائل را آن گونه‌ای که شما بیان می‌کنید، مطرح نمی‌کنند. به نظر من متکلمین ما به این حرف محقق کرکی ارجح می‌نهند.

میرداماد از قول خال خود نقل می‌کند که: الاحکام العقلیه الطاف فی الواجبات الشرعیّه. او در این سخن خود اشاره به همین حرف مخالفین داشته است. همان‌طور که خود فرمودید حالا دیگر احتیاجی به سکولاریسم جدید نیست. محمد زکریای رازی در قرن سوم به عنوان یک فیلسوف همین سخن را می‌گفت، چون ما دارای عقل هستیم، به چیز دیگری احتیاج نداریم بلکه عقل ما کافی است. حرف این متکلم بزرگ اشاره به این است که احکام عقلیه در واجبات شرعیّه الطاف هستند یا احکام شرعیّه الطاف در واجبات عقلیه است. یعنی احکام معقول است اما حکم شرع آن را تلطیف می‌کند.

دکتر احمدی: من این مسئله را قبول دارم و آن را تأیید می‌کنم اما این بدان معنی نیست که ما عقل خودمان را مستقل از وحی، حجت تامّ و تمام بدانیم و هر مطلبی را هم که از وحی نفهمیدیم آن را کنار بگذاریم، بلکه بدان معنی است که احکام دین بدون حکمت نیست هر چند ما به ظاهر، آن حکمت را در نیابیم.

دکتر حداد عادل: آن چیزی که در دوره ما اتفاق افتاده است، یک نوع رجوع قهقرای به تفکر اشعری است.

دکتر داوری: یعنی اکنون سکولاریسم در کشورهای اسلامی نحوی اشعریت است.

دکتر حداد عادل: در کشور اسلامی وقتی ادعا می‌شود اموری که با عقل فهمیده می‌شود، دیگر جنبه دینی ندارد و از عرصه مسائل دینی خارج است، این تفکر دقیقاً بازگشت به تفکر اشعری است و ما باید مراقب این سیر قهقرای باشیم.

دکتر داوری: ببینیم نظر خانم ماهرزاده درخصوص این مطلب چیست.

خانم ماهرزاده: نکته‌ای را می‌خواستم عرض کنم که ارتباط با زمان حال دارد. به‌طور خلاصه می‌توان به چند نکته اشاره کرد: نخست اشاره می‌کنم به پیوندی که بین حکومت و دیانت وجود داشته است، بدین معنا که یکی از علل بروز سکولاریسم در مغرب زمین، پیوند بین حکومت و دیانت و همچنین نحوه عملکرد نادرست حکومت با نام دیانت بوده است. بنابراین هرگاه حکومت با دیانت بیبندد - چون در بینش دینی و ادیان الهی، حکومت و به‌طور کلی همه جنبه‌های زندگی از دیانت جدا نیست - اگر نحوه عملکرد حکومت صحیح باشد و

خانم ماهرزاده:

اعتقاد به پیشرفت و تکامل انسان به مدد عقل و بی‌نیازی از دین شعار روشنگری است

روز جهان را آفریده است و از آن پس آن را به حال خود وانهاده است. جهان‌بینی جدید به تدریج از میزان حضور و دخالت مستمر خداوند در امور می‌کاست و مبانی مسیحیت را که مبتنی بر وحی و استدلال بود سست می‌کرد.

در حقیقت سکولاریسم بیان‌کننده نوعی ارتباط خدا با عالم است. به طوری که انسان نخست دیدی طبیعت‌گرایانه نسبت به دین پیدا کرد و به تدریج در قرن هفدهم خداپرستی طبیعی - دئیسم - جایگزین وحی شد. عقل که در آغاز مکمل وحی شمرده می‌شد، در عصر روشنگری به جای آن نشست و راهگشای معرفت خداوند گردید. اعتقاد به پیشرفت و تکامل انسان به مدد عقل و بی‌نیازی از دین شعار روشنگری است. باید توجه داشت که این دگرگونی به یکباره اتفاق نیفتاده است، بلکه از طریق تفسیر مجدد مسیحیت به دست آمده است. در بینش جدید، نظام ماشینی‌وار آفرینش، جهان را بکار

حکومت بتواند به نیازهای جامعه پاسخ گوید، رویکرد به دیانت افزون خواهد شد. اما اگر عملکرد حکومت به نحوی باشد که نتواند به نیازهای منطقی و مشروع افراد و جامعه جواب دهد، در این صورت به جهت پیوند دو حیطه حکومت و دیانت و همچنین عدم توانایی افراد در تفکیک این دو حوزه از یکدیگر، هر نوع کوتاهی را به حساب دین و عدم کارایی آن خواهند گذارد. در حال حاضر که حکومت ما، حکومتی دینی است توجه به این نکته از اهم واجبات است؛ بخصوص تکیه بر اجتهاد. زیرا یکی از علل سکولاریسم را عدم توانایی دین در حل مشکلات و مسائل اجتماعی دانسته‌اند. در حالی که در اسلام باب اجتهاد گشوده است و می‌توان و «باید» به نیکی از آن سود جست.

نکته دیگر درخصوص یکی از مبانی سکولاریسم و شاید مهمترین آن، یعنی اومانیزم است. اومانیزم با نفی خدا و قرار دادن انسان به جای خدا زمینه را برای اگوئیسم و محور قرار گرفتن نفس انسانی فراهم آورد. اخلاق اومانیزمی، از اخلاق منبعث از دیانت جداست. در حقیقت آنچه که یک فرد یا جامعه را حفظ می‌کند، اخلاق مبتنی بر خویش‌داری است. با حاکمیت اومانیزم احکام اخلاق اومانیزمی حکومت پیدا می‌کند و آن خودداری و پرهیز از هوای نفس و خلاصه در یک کلمه «تقوا» جایگاهی را که در ادیان الهی داراست از دست می‌دهد. از دیدگاه مکتب انسانگرا، انسان باید هر آنچه را که خواسته اوست و بدان تمایل است پاسخ گوید. بدین ترتیب است که زمینه‌های فلسفی متناسب با این نگرش فراهم می‌شود و فلسفه اخلاق مبتنی بر آن ارائه می‌گردد و اخلاق منبعث از دیانت، جای خود را به اخلاق اومانیزمی، اخلاقی که مبتنی بر نظریات فرد و مبتنی بر ارضا شدن خواسته‌ای اوست می‌دهد.

نکته دیگر تبیین‌های نادرست از دیانت است. اگر بر روندی که دیانت از رنسانس به بعد داشته است، مروری داشته باشیم می‌بینیم که در قرون وسطی خداوند که خالق هستی است و پس از آفرینش نیز عنایت مستمر خداوند وجود دارد و افاضه فیض از مبدأ هستی به طور مداوم و لاینقطع صورت می‌گیرد، با پیشرفت علم و تکنولوژی، نگرش ماشینی بر جهان حاکم می‌شود و تعبیری جدید از خداوند به دست می‌آید که همان خداوند ساعت ساز است. براساس این بینش خداوند طی هفت



انداخته و سپس آن را به خود وانهاده بود، در حالی که یک دین زنده و فعال مستلزم ایمان به خدایی است که با زندگی بشر ارتباط داشته باشد و خدا را حاضر و ناظر بر امور و اعمال او بداند.

دکتر داوری: آقای دکتر اعوانی، آیا جنابعالی در این خصوص توضیحی دارید؟

دکتر اعوانی: درخصوص تکمیل و تممه مطالبی که ارائه شد، چند نکته‌ای را عرض می‌کنم. بنده تا حدودی با نظر آقای دکتر احمدی موافق هستم که این قضیه یعنی سکولاریسم در واقع کنار گذاشتن وحی است، همچنین پذیرفتن یا نپذیرفتن احکام وحی اهمیت زیادی دارد. مهد پیدایش سکولاریسم در غرب و دوره رنسانس بوده است اما همواره از هنگامی که سکولاریسم در کشورهای اسلامی و شرق وارد شد، می‌تواند یک نوع تهدید تلقی شود، یا به عبارتی نوعی غرب‌زدگی است. مرحوم دکتر فردید هم این اصطلاح را بکار برده‌اند. غرب‌زدگی به معنای ترویج دیدهای غربی به عینه است یعنی آنچه را که در غرب می‌گذرد بدون توجه به سوابق و لواحق تاریخی آن و ریشه‌یابی و تحلیل آنها، در شرق نیز رواج دهیم.

بنده در اینجا به نکته‌ای اشاره می‌کنم و البته از حضور آقای دکتر داوری پوزش می‌خواهم زیرا ایشان خود استاد این فن هستند. به‌طور مثال در پاکستان از زمان اسپنسر تاکنون مقالات بسیاری در مجله‌های فلسفی نوشته‌اند. اسپنسر برای آنها همچون متفکری است که اهمیت بسیاری دارد. فلاسفه پاکستانی، عقاید اسپنسر را برای مدت بیش از صد سال عیناً تدریس می‌کردند. در حالی که در سرزمین مهد اسپنسر یعنی انگلستان، عقاید او را به‌طور مختصر بیان می‌کنند. حتی در مورد دیدگاه خود نیز باید بگویم که دید ما از علم هم غربی است. هم اکنون در دانشگاهها، دبیرستان‌ها و دبستان‌های ما، علمی که تدریس می‌شود درست است اما تلقی ما متفاوت است. برای مثال ریاضی ما، ریاضی است اما تلقی آن فرق می‌کند. بنابراین می‌توان این‌گونه گفت دیدگاهی که نسبت به «علم چیست» وجود دارد، بین دیدگاه گذشتگان و دیدگاه جدیدی که از غرب وارد شده است، فرق دارد. با توجه به این نکته که علم، یک علم و فرمول است، این نکته بسیار مهمی است که باید به آن توجه بیشتری شود. هنگامی که کتاب‌هایی را که در حدود سی یا چهل سال پیش در مصر نگاشته شده است، مطالعه می‌کنم می‌بینم که آنها از اگوست کنت و ارنست رنان آن چنان تعریف می‌کنند که گویی نویسنده به همان درجه به وحی اعتقاد نداشته است. آنها از اگوست کنت همچون یک پیامبر یاد می‌کنند. بعضی از افراد تحت تأثیر اگوست کنت قرار گرفته‌اند و حتی قرآن را هم بر مبنای علوم جدید تفسیر کردند.

خانم ماهرزاده:

با پیشرفت علم و تکنولوژی
نگرش ماشینی بر جهان حاکم می‌شود
و تعبیری جدید از خداوند به دست می‌آید
که همان خداوند ساعت‌ساز است



بنابراین مادامی که غرب‌زدگی به عنوان قبول یک مکتب و تزریق آن وجود دارد، می‌توان تهدیدی جدی باشد. من خود به عنوان معلم فلسفه، مثلاً درخصوص دکارت همه مسائل را مطرح می‌کنم بدون آنکه در آغاز به این نتیجه توجه داشته باشم که نظریات دکارت قابل نقد و تفسیر هست یا نه. اما هیچ‌گاه بیش از حد از او تبلیغ و تعریف نخواهم کرد که او حرف آخر را در فلسفه زده است. و گرنه این پرسش به وجود خواهد آمد که فیلسوفان دیگر چه می‌کرده‌اند؟ متأسفانه این‌گونه گرایش‌ها در شرق و غرب از طریق بینش‌های علمی، مکتب‌های فلسفی و گرایش‌های جامعه‌شناختی تأثیرگذار بوده است و بدین ترتیب کسانی هم بوده‌اند که این‌گونه گرایش‌ها را به شدت ترویج و تبلیغ کرده‌اند. در حالی که متفکرانی همچون اسپینوزا و دیگران نمی‌توانند حرف آخر را در فلسفه زده باشند و در فلسفه به عنوان خاتم الفلاسفه مطرح باشند.

اما نکته دیگری که به آن اشاره شد و اهمیت بسیاری هم دارد، رابطه بین عقل و دین است. اگر اجازه بدهید در مورد اشتباه غلطی که در خصوص مسیحیت رایج است، توضیحی بدهم. متفکران مسیحی از آغاز، یکی از مهمترین مسائلی که برایشان مطرح بوده است، توفیق بین عقل و وحی بوده است. شما در عالم مسیحیت، یک متفکر جدی پیدا نخواهید کرد که برایش این مسئله به عنوان یک مسئله اساسی مطرح نباشد. به‌طور مثال سنت آگوستین یا سنت توماس به تالیث می‌رسند، اما آن را فوق عقل می‌دانند یعنی به وحی بودن آن معتقد هستند. اگر آنها آن را فوق عقل می‌دانند بدان علت است که مسائل دیگر برای آنها قابل تحلیل عقلی بوده است، اما گاهی در بعضی از زمینه‌ها با مشکل مواجه می‌شوند. در اینجا به

دکتر اعوانی:

علت به وجود آمدن پدیده رنسانس در غرب

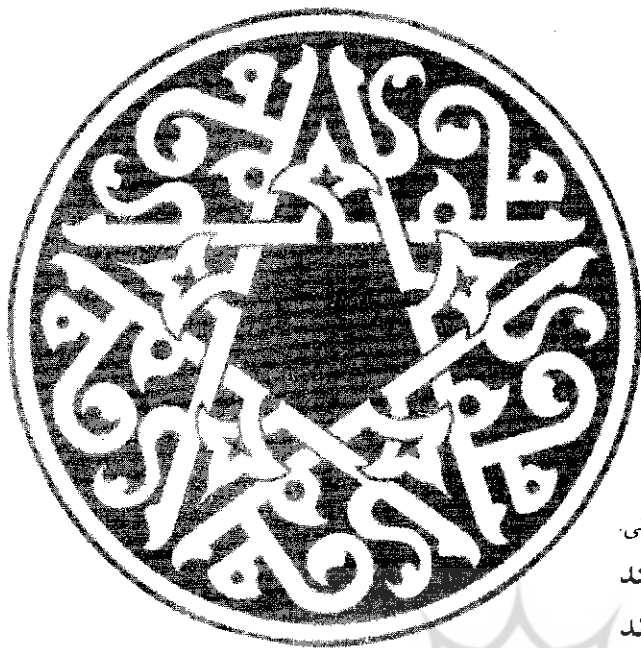
این است که در اواخر قرون وسطی

اصالت اراده و اصالت ایمان منهای عقل غلبه پیدا کرد

گفته ژیلسون اشاره می‌کنم زیرا او کسی است که در این زمینه بصیر بوده و تحقیقات بسیاری در این خصوص انجام داده است. او در چند کتاب خود به این نکته اشاره کرده و می‌گوید: کلیسا هیچ‌کسی را قدیس نشناخت که مخالف با عقل بود. ترتولیان را قدیس نشناخت. او کسانی همچون سنت توماس و آگوستین و دیگر کسانی را که موافق با عقل بودند قدیس شمرده است. او همچنین می‌گوید: یکی از علل پیدایش رنسانس این بوده است که در پایان قرون وسطی دین جنبه عقلی خود را از دست داده و به اصالت ایمان تبدیل شده است. یعنی کسانی در اواخر قرون وسطی پیدا شده‌اند که همانند قائلان به تفکیک امروزی بوده‌اند. آنها معتقد بودند که عقل در دین راهی ندارد. بنابراین آنها به اصطلاح اصالت ایمانی صرف شدند. پیداست که این‌گونه اصالت ایمان برای انسان قابل دوام نیست و یکی دو نسل می‌تواند اصالت ایمانی یا پیرو اصالت اراده (Voluntarism) باشد اما دوامی ندارد. بنده معتقدم علت به وجود آمدن پدیده رنسانس در غرب این است که در اواخر قرون وسطی Fideism, Voluntarism یعنی اصالت اراده و اصالت ایمان منهای عقل غلبه پیدا کرد. بنده این پدیده را در ایران هم زیاد می‌بینم. به همین دلیل نوعی اشعریت هم وجود دارد و این یکی از دلایل فروپاشی قرون وسطی و دوره جدید بوده که ادامه داشته است. متأسفانه هم اکنون در بین ما یک نوع گرایشی که دین را اصالت ایمان صرف تفسیر می‌کند، قوت گرفته است، حتی جاهایی که مهد تمدن و حکمت و علما بوده است هم گرفتار همین مسئله شده‌اند.

دکتر حداد عادل: صحبت از دریدن حجاب فلسفه عقلی می‌کنند.

دکتر اعوانی: حتی در جاهایی که مهد فلسفه بوده، نمی‌توان حرفی زد و این یک خطر بالقوه است. دین اصلاً عقل انسان را مخاطب قرار می‌دهد. ما از عقل چه می‌فهمیم؟ عقل یعنی کمال فهم. همان‌طوری که فرنگیان مرتبه پایین عقل را فاهمه می‌گویند و مرتبه کمال فاهمه را عقل می‌گویند. و این به نظر من تعبیر درستی است یعنی فرشتانند و فرنوفت که پایین‌ترین آن فرشتانند فهم است و هنگامی که فهم به کمال رسید عقل می‌شود. بنابراین در دین، عقل الهی و وحی الهی، فهم و عقل ما را مخاطب قرار داده است و گفته انا انزلنا قرآناً عربياً لعلکم تعقلون. یعنی ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما تعقل کنید



دکتر اعوانی.

به نظر من اگر فهم را از ما سلب کنند تمام هستی و سرمایه را از ما سلب کرده‌اند

استرآبادی، مرحوم مجلسی یا مرحوم شیخ صدوق اعلی‌الله مقامه شریف، حوزه ضد عقلانی دارند و عقل را کوبیده‌اند. بنده در کنگره شیخ مفید عرض کردم که شاگرد شیخ صدوق، شیخ مفید به استاد خود حرفی اهانت‌آمیز می‌زند و می‌گوید: شما دخالتی در معقولات نکنید و حدیث خود را بازگو کنید. شیخ مفید بر روی عقلانیت تأکید و اصرار داشت. بنده مقصودم این است موج ضد عقلانیت در جهان اسلام کم نبود و شما نباید آن را نادیده بگیرید. هم در بین اخباریون و هم فقها، این مسئله رواج داشته است. اخیراً کتابی به نام توحید از آقا شیخ هادی تهرانی خواندم. او یک آدم اصولی و ملایی است اما ضد عقلانی است.

دکتر اعوانی: این آغاز سکولاریسم است.

دکتر ابراهیمی دینانی: این آغاز نیست بلکه ریشه در گذشته است. من منظورم این است که این دو جریان پهلوی به پهلوی با هم آمده‌اند و حادث نیست، بلکه وجود داشته است.

دکتر احمدی: من در اینجا به نکته‌ای اشاره می‌کنم. آقای دکتر دینانی، شما درست می‌فرمایید، سخن بر سر این است که دو فکر وقتی در برابر هم قرار گرفتند، ما با آنها به عنوان دو فکت یا دو امر موجود برخورد می‌کنیم و کاری به درست یا نادرست بودن آنها نداریم. اما ما باید بدانیم که هرگاه دین بدون تعقل و تدبیر بر مردمی حاکم بشود، سرانجام چه خواهد شد؟ این اشعریسم است یعنی

و به حقایق و معانی آن برسید که همانا مراد علم حق است. امامان هم فهم ما را در دین به مرتبه کمال می‌رسانند. بنابراین به نظر من اگر فهم را از ما سلب کنند، تمام هستی و سرمایه را از ما سلب کرده‌اند. و این چیزی است که متأسفانه هم اکنون در حال اتفاق افتادن است. یعنی آنها می‌خواهند دینی را ارائه کنند که پشتوانه فهم و عقل نداشته باشد و این به نظر من خطری جدی می‌باشد. **دکتر ابراهیمی دینانی:** بنده با فرمایش‌های آقای دکتر اعوانی و دکتر احمدی موافق هستم. ما همیشه در راه عقلانی کردن دین گام برمی‌داریم. صدر المتألهین فیلسوف بزرگ ما، تمامی عمر خود را در این راه صرف کرده است، یعنی تمام همت او در این جهت مصروف شد که دین او، دین معقولی باشد. تفسیر او، تفسیر عقلانی است، فلسفه او عقلانی است و همچنین دین او هم دین عقلانی حکمت متعالیه است. ژیلسون هم به حکم اینکه فیلسوف است، همین کوشش را می‌کند. تاریخ مسیحیت آکنده و مملو از ضدعقلانیت است. پس چطور شما می‌فرمایید کسی را که مخالف عقل است قدیس شمرده‌اند؟ حتی در خود اسلام هم، تعداد علمای بزرگ ضدعقلانی در سرتاسر تاریخ اسلام کم نبوده است. موج اشعریت که هنوز هم ادامه دارد و ضربه‌هایی که از ناحیه غزالی و متکلمان قبل از او به اعتزال وارد شد و بدین ترتیب باعث رواج اشعریت شد، فلسفه عقلانیت را از بین برد. حتی در جریان تشیع، افرادی همچون ملا امین

دکتر اعوانی:

عقل در واقع یک قوه مجرّده‌ای است در مرتبه وجودی انسانی که به جهت تجرّد تام و تمام آن منشأ صفاتی مثل علم و غیر آن است

عنایت می‌گفت: این نکته قابل توجه است که همیشه علم مبارزه با حکومت‌ها و سیاسی کردن اسلام از جانب فقهای اصولی درجه اول صورت گرفته است. عنایت به نائینی و امام اشاره می‌کرد و می‌گفت: امام در حوزه در علم اصول ممتاز است و یک فقیه فیلسوف است و این تفکر عقلانی او را به سوی انقلاب و مبارزه و برقرار کردن رابطه میان دین و سیاست کشانده است. او معتقد بود این دو با هم تلازم دارند.

دکتر اعوانی: درخصوص سؤالات آقای دکتر دینانی، مطالبی را عرض می‌کنم. اصلاً دین بدون فهم و عقل نمی‌شود. به‌طور مثال بنده آیاتی را که در خصوص علم وجود دارد شمارش کرده‌ام و حدود ۵۰۰ یا ۶۰۰ آیه مبتنی بر علم را یافته‌ام. به‌طور کلی علم اساس دین است، معرفت مطلق، معرفت الهی اساس این دین است و کلماتی همچون فهم و عقل به کرات در قرآن دیده می‌شود. پس خداوند عقول ما را مخاطب قرار داده است و عقل ما را هدایت می‌کند. آیا منظور از هدایت کردن، هدایت چشم و گوش است؟ منظور هدایت کردن عقل و فهم ماست. یعنی انسان می‌تواند به جهات مختلفی گرایش پیدا کند اما خداوند، انسان را به آن سویی می‌برد که باید او را برود. بدین ترتیب این معنای هدایت است. پس فهم، عقل، تدبیر و علم اساس دین است و به نظر بنده دینی که بر این مبنا استوار باشد، دین واقعی خواهد بود. آیات و روایاتی که در احادیث شیعه داریم از جمله کتاب عقل و علم و جهل است، که تمامی اصول کتب و حدیث ما را تشکیل می‌دهد.

دکتر ابراهیمی دینانی: یکی از این روایات از طرف اهل سنت نرسیده است.

دکتر اعوانی: بله ما به دلیل قرآن متأسفیم. زیرا هر آن چیزی که در قرآن داریم، هزار حدیث در تأیید آن هم داریم. چطور ممکن است به‌طور مثال پانصد آیه درباره علم داشته باشیم اما یک حدیث درباره آن نداشته باشیم. اما مسئله دیگری که مورد خلاف است، مسئله تطبیق عقل است. ما عقل و فهم را درست می‌دانیم و نمی‌توانیم

خودش، خودش را می‌خورد. در واقع نتیجه اشعریسم همین است که بگویند دین یک امر مقدس است و آن را برای جای دیگر بگذارید. این مسئله نشان‌دهنده این است که این فکر متضمن تکذیب همان چیزی است که قصد دفاع از آن را دارد. در اینجا است که ما باید از بیرون به درون نگاه کنیم و بگوییم درخت را باید از میوه‌اش شناخت.

دکتر حداد عادل: این باعث عکس‌العمل تندی از جانب انسان می‌شود که شکل افراطی آن اومانیت است. همان‌طور که آقای دکتر اعوانی فرمودند هرگاه دیدیم جریانات ضدعقلی غلبه پیدا کرد باید منتظر فاجعه سکولاریسم باشیم.

دکتر داوری: این جریان وجود داشته است.

دکتر حداد عادل: بله، این جریان وجود داشته است اما در عالم شیعی هیچ‌گاه حاکم نشده است. در خیلی از مواقع قوت گرفته و تا مرز حاکمیت هم پیشرفت کرده است. همانند جریان اخباریگری در دو سه قرن گذشته. اما شما شاهد بودید که که افرادی همچون مرحوم وحید بهبهانی مبارزه با ملأ‌الامین استرآبادی را در حد جهاد فرض شمرده‌اند زیرا نمی‌خواستند این تفکر اشعری ماب رنگ شیعی به خود گرفته و در عالم تشیع حاکم شود. زمانی در محضر استاد شهید مطهری و مرحوم عنایت بودم. مرحوم



منکر فهم هم بشویم. بعضی فقط به عقل استدلالی معتقد هستند و می‌گویند عقل ارسطویی آن عقلی نیست که قرآن گفته است. البته این قول به وجهی درست است اما این گونه هم نیست که عقل ارسطویی، مطلقاً عقل نباشد. عقل ارسطویی، عقل استدلالی است. بنابراین این خود یک معنای عقل است اما اینکه عقل تنها به این معنا محدود شود، ممکن است موجب اعتراض عده‌ای قرار گیرد که این اعتراض تا حدی هم درست است.

دکتر ابراهیمی دینانی: اگر محدود نشود، در آن هنگام معنای عقل چیست؟
دکتر اهوایی: عقل در واقع یک قوه مجزده‌ای است در مرتبه وجودی انسانی که به جهت تجرد تام و تمام آن، منشأ صفاتی مثل علم و غیر آن است.

دکتر ابراهیمی دینانی: مرتبه بالاتر از استدلال چیست؟
دکتر اهوایی: مرتبه بالاتر از استدلال، ضد استدلال نیست. این نکته‌ای را که غزالی اشاره کرده است هیچ‌گاه ضد استدلال نیست. آن قابل استدلال است اما چیزی نیست که استدلال بالضرورة به آن برسد. نمونه آن وحی است. وحی آن عقل مطلق است. عقل مطلق در وحی تجلی می‌شود. شما می‌توانید استدلال کنید اما آن طور نیست که به صرف استدلال هم برسید. اگر این طور بود تمام کسانی که استدلال کرده بودند، می‌توانستند به آن برسند.

دکتر ابراهیمی دینانی: آیا وحی هم عقل است؟
دکتر اهوایی: نه، وحی کمال عقل است. عقل مراتب طولی دارد. اصلاً علم انسان طولی است. افلاطون هم علم را به همین معنا می‌گیرد.

دکتر ابراهیمی دینانی: آیا می‌توانیم میزانی برای آن ارائه دهیم؟
دکتر اهوایی: خودش میزان است. هر چیزی میزان دارد و همه اینها منشأ آن حق است و الهی است. یعنی ادراک از حس می‌شود و دیگر مراتب آن خیال و فکر و استدلال و شهود و کمال آن را خدا می‌داند. فوق کل ذی علم علیم. و نهایت علم هم علم الهی است. بنابراین مسئله علم و رسوخ در علم، و همچنین عقل به کمال قوت آن و اما نه فقط عقل استدلالی بلکه کمال عقل که نهایت آن علم بالله و عقل الهی است در تفسیر معرفت دینی جای خاصی دارد. بنده به دلایلی با تفکری همچون

